

دانلود
رمان



درد و شهوت

درد و شهوت

عطر اون به وضوح مردانه بود در حالی که اَرین جلوی بار تکیه داده بود منتظر متصدی بار بود دو بدن محکم به اون فشار میآوردند.

ارین نقشه کشیده و تصمیم گرفته بود که بیشتر هفته رو در اتاق کوچکی که درون کوه های راکی قرار داشت و در اون اتاق بود سپری کنه. اما بعد از دو روز انزوا اون برای نوشیدن یک نوشیدنی الکلی به بار رفته بود. یک کلوپ و تفرجگاه

روستایی که برای نوشیدن همیشه از اونجا بازدید میکرد
اون بوی تند و عطر مردانه شان رو استنشاق کرد، بوی ساحل
دریا و چرم میداد، کمی تا حدودی بوی دارچین، مشک مردانه
غیر قابل انکار و بوی اولیه و طبیعی عطر خالص. سالها بی

شوهری غیر ارادی و امتناع اون از ازدواج، همه در کل سی
مرد بودند که ازدواج کرده بودند. اونها آدم های کودن و یا
احمق های بی مخی بودند؟ همه اینها ارین رو وادار کرده بود
که یک هفته مرخصی بگیره و به سفرهای زیاحتی و گردش
بره

مردها، کی به اونها نیاز داشت؟ ارین خودش رو میشناخت.
چیزی که خوب خط ارین مونره بود که همیشه در مورد
زندگی و تنها بودنش توی زندگی فکر می کرد

رایحه خوش و عطر و بوی اغوا کننده و دلپذیر عطر ویرجینیا،
گرمای دو بدن داغ رو نشون میداد و این به انگیزه و هدف
ارین کمکی نمی کرد.

متصدی بار پرسید؛

_ میتونم کمکت کنم؟

پوست ارین سوزش پیدا کرد و تیر کشید، به سمت چپ و بعد
به سمت راستش نگاه کرد . چهارچشم مردانه که کمی نگاه
کردنشون بهش کج شده بود... دو رنگ آبی و شفاف... دو
گوی تیره و دودی... که درون اون رو می سوزاند.
مرد چشم تیره گفت؛

_اون هر چیزی که ما باهاش کار داریم رو داره

ارین چرخید

__بخشید؟

یه لیوان پر از نوشیدنی قوی بنیه جلوی اون قرار گرفته بود

__من اصولاً آبجو نمینوشم، پس نه ممنونم

اون گفت؛

__پس هرچی تو بخوای عسلم، این از طرف ماهه

اون یکی چشم آبیّه گفت؛

__مطمئناً

اون بدنش رو به ارین نزدیکتر کرد تا این که بخشی از اون
باشه ولی لمسش نکرد. فقط یه تماس ساده ولی با همین هم

ارین لرزید و بدنش مورمور شد. اینجا بین این دو مرد داشت چه جهنمی میگذشت؟ به نظر میرسید که این تنها جم خیلی صمیمی و داغ به نظر میرسید. اگرچه همه اونها کاملاً پوشیده در لباس و در یه مکان عمومی بودن ارین از اینکه فهمید چطور لباس پوشیده بود از خجالت سرخ شد. اون یه تانک خیس از عرق و یه تاپ تنگ و چسبون پوشیده بود. چسبنده، بله فرم بدن اون به لطف یوگای روزانه عالی

بود و اون بدن خیلی خوبی داشت. اما چرا الان اینقدر خیس از عرق بود؟ ارین قبل از اومدنش به اینجا به زحمت لباس پوشیده بود. اون در معاشرت اجتماعی خیلی ضعیف عمل میکرد، حتی توی بلند کردن مردها هم عملکرد چندان خوبی نداشت. هرچند که این دو مرد با شلوار جین های گشاد و شل

خیلی خوشگل و باشکوه به نظر میرسیدند. چشم مشکیه یه پیراهن چوگان مشکی به تن کرده بود و چشم آبیّه یه پیراهن یقه اسکی خاکستری تیره پوشیده بود. هر دو شونه ها و بازوهای ورزشی و پرپیچ و خم داشتن که به طور عالی فرم گرفته و ورزیده بود.

چطوری احساس میشه وقتی که بازوهای اونها در زیر نوک انگشتهایش کشیده میشه؟
ارین زیر لب به خودش غرغر کرد؛
”به یاد داشته باش ک هر وقت از این عقبنشینی کوچولو بهت تحمیل شده تو قوی باش ارین ”
_اسمت چیه، خوشگله؟

چشم آبیہ کلماتش رو تقریباً شبیه صدای خرخر از دهانش
بیرون میکشید.

انگشت درازش رو روی دست ارین توی بار گذاشت. ارین
دستش رو سریع از گرمای انگشتهای اون کنار کشید. وقتی
دستش رو کنار کشید یه حس از دست دادن توی وجودش به
وجود اومد

سوال اون رو نادیده گرفت و با زن متصدی بار روبرو شد. زنی
که در حال رسیدگی به بار بود
_ یه ویسکی جین* مقوی و خالص لطفاً

ارین کورمال کورمال دنبال پول توی کیف دستیش بود.

چشم آبیہ بیست دلار روی پیشخوان انداخت و به اون نگاه کرد

اون گفت؛

_ این رو برای تغییرات نگه دار

ارین دستش رو دراز کرد که صورت حساب که متصدی بار گذاشته بود رو زودتر ببینه. چشم آبیہ دستش رو با دستهای خودش فشرد

_ لطفاً بهمون اجازه بده

جرقهای در تماس با دست اون ایجاد شد که مستقیم به وسط پاهایش شلیک شد.

_ ولی من حتی شما رو هم نمیشناسم

_

یک ویسکی قوی الکلی هست که درصد الکلیش (gin) جین
بالاست و از جو و مخمر به دست می آید

_تو به محض اینکه سریع اسمت رو به ما بگی ما رو هم
میشناسی

قلب ارین از لبخند زیبا و باشکوه این مرد ضربانش بالا رفت.
اون بلند و خیلی عالی و زیبا بود و گرمای دستش که روی
دست ارین گذاشته بود باعث مور مور شدن پوستش میشد و
گرمایش به هر سلول از بدنش سرایت میکرد. پوستش لمس
کردن بیشتر اون رو جار می زد
اون گفت؛

_من لاندن کی هستم و این دوستم.... نیک فاستر هست
ارین چرخید و به چشمهای سیاه نیک خیره شد

__باعث افتخارمه

نیک دستش رو دراز کرد و دست اون رو لمس کرد. لبهای
پرش رو به نرمی روی نوک انگشتهای ارین چرخوند. نیک
تقریباً تیره و برنزه بود جایی که لاندن بور بود. دو مرد
فوقالعاده و عالی.

دو بدن فوقالعاده و عالی که در هر دو طرفش قرار گرفته
بودند. خونس جِلز و ولز میکرد و قلبش می لرزید. نیک
دستش رو رها کرد و یه انگشت گرمش رو روی گونه اون
ردیابی کرد

یه صدا و زمزمه گرم ازش طنین انداز شد و پیچید؛

_ اسمت رو به ما بگو عسلم

_ ارین

اون این رو بدون هیچ فکری گفت. انگار که هوش و حواسش
رو اون دو ازش ربوده بودند

_ ارین مونره

_ ممم

درست در همون لحظه لاندن از پشت سرش و از پشت توی
گردنش خِر خِر کرد.

لرزه ها و ارتعاش های ریز توی وجود اون سرعت گرفت و
این ارتعاش و لرزیدن ها بین پاهایش فرود اومد.

ارین مطمئن نبود که چطور در کابین و اتاقک اونها به سر
میبره.

اون نوشیدنیش رو دست نخورده همونطور که روی
پیشخوان بار قرار گرفته بود ترک کرده بود. بنابراین ارین
نمیتونست الکل رو مقصر بدونه. و بگه که به خاطر مستی
هست که اینجا بین این دو مرد قرار گرفته. لعنت بر شیطان،
حتی یک نوشیدنی هم عقلش رو از دست نمیداد. به هر
حال، ارین اونها رو طوری دنبال کرده بود که انگار در حالت
خلسهای فرو رفته بود. هر دو مرد بدنهایشون رو به اون
مالیدند. نیک جلوش بود و لاندن هم در پشت اون قرار
گرفته بود.

بدن اونها سخت و آماده بود. ارین باید ترسیده و یا دمدمی

و وحشتزده میبود ولی هیچکدام از اینها نبود.

_ تو خوشگلی

لانندن روبان موهای اون رو به طرف خودش کشید و موهای
قهوهای ارین که به صورت دم اسبی بسته شده بود اجازه داد
تا دور و برش شونه هاش پخش و پلا بشه و اجازه داد
گیسوان و طره های موهای بین انگشت هاش که داشت
توی موهای اون میچرخیدند و ارسی و غربال بشه.
اون گفت؛

_ موهای مثل ابریشمه، ابریشم ماهگون، رنگ قهوه ای که
مایل به قرمزه

اون بوی موهای ارین رو استنشاق کرد

__نه مثل سیبه، سیب ترش و تازه

نیک که جلوی اون ایستاده بود با زبونش بالای لباس چسبون
و تانگ تنگ اون رو روان و صاف کرد و اونجا رو و بالای
سینه هاش که هنوز توی تاپ پوشیده شده بودند تا بالای
شونه هاش رو با زبونش ردیابی کرد و یه بوسه نرم و خیلی
سبک روی پوست لخت گردن اون تا شونه هاش گذاشت.
زمزمه ای نرم لبهای اون رو لرزوند و باعث تیر کشیدن و
ارتعاش و لرزیدن ارین شد
نیک تکرار کرد؛

__سیبه‌ها، تو مطمئنی که این موهای طبیعی خودشه، لن؟

لبه‌اش در برابر گوشت تازه اون خمیده و پیچخورده بودن.
عصاره و شیره تازه‌های بین رانه‌های ارین چکه چکه کرد. اون
مطمئن بود که الان هم شورتش از آبی که ازش چکه چکه
کرده بود کاملاً خیس بود.

اون اینجا نه با یه نفر بلکه با دو نفر ایستاده بود. این حس رو
بلکه با دو مرد انجام میداد؟ دو مرد عجیب و غریب؟
_ نه

لانندن لبه‌های خودش رو جلوی گونه‌های ارین کشید و اون
ها رو به گونه هاش فشار داد

_ من درمورد موهای اون صحبت نمی‌کردم
اون بینیاش رو بوسید و بعد گونه دیگه اش رو بوسید
_ بوی سیب درباره موهای نیست، من درمورد واژن پر شیره

و عصاره و خیس و شیرینش دارم حرف میزنم
نفس ارین گرفتار شد. کلمهای به این بیادبی درباره واژن به
جای اینکه اون رو به وحشت بیندازه درعوض اون رو گرم و
داغ کرد و باعث مشتاق شدنش شد

_ من دارم اینجا چیکار میکنم؟
نیک گفت؛

_اوه عسلم، تو هر کاری رو انجام میدی که باید اون رو
انجام بدی، کاریه که دلیلش توی وجودته که تو رو به اینجا
پیش ما کشونده
_و این کار چیه؟

صدای ارین ترک و شکاف برداشته بود.

لان‌دن گفت؛

_ عشق‌بازی با هر دوی ما

دست نیک که از کمرش بالا رفت و فقط یکی از سینه‌هاش

رو گرفت. اون غرولندکنان گفت؛

_ با هر دوی ما

_ شما نمیتونین، منظورت اینه که...

_ اوه، آره ما میتونیم

لان‌دن هم یک سینه دیگه اش رو گرفت. یک دست نیک

روی یکی از سینه‌هاش بود و دست لان‌دن روی سینه دیگه

اش قرار گرفته بود

_ و ما میتونیم و انجامش میدیم

_ ولی نباید ما...

منظورش چی بود؟ اصلاً ارین چی میخواست الان بگه؟

_ نباید ما همدیگه رو بشناسیم؟

لانندن روی موهای اون با دهان بسته خندید

_ تو نگران نباش ما همدیگه رو خواهیم شناخت

ارین بین دو بدن زیبا لق لق و تلو تلو میخورد و نمیتونست

بین این دو بدن سخت تمرکز کنه چه جوری لانندن فهمیده

بود که منظور اون چیه؟ این عجیب نبود؟

اون به چشمهای آسمانی و نیلگونی لانندن که مثل لاجورد و

رنگ نیلی بود و مثل بارقههای نور جرقه میزد نگاه کرد.

هرچند که ارین بلندقامت بود ولی این مردها که حداقل
قدشون از ۱۹۴ بالاتر بودن قد اون رو کوتاه نشان میدادند.
اون ایستاد، بیحس شده بود، درد میکشید تا به اونها دست
بزنه، تا انگشتانش رو از میان موهای سیاه و پر نیک فرو کنه،
تا حلقه‌های موی بلوند لاندن که مثل موجهای خروشان
بودن رو بین انگشت هاش مچاله کنه و اونها رو واری و
الک کنه، تا انگشت هاش شونه‌های پهن و پر و فربه نیک
رو اشاره کنه، تا اون موهای طلایی که از زیر پیراهنی یقه
هفت لاندن بیرون زده بود رو زیر زیرکی و دزدکی تماشا کنه
و انگشت هاش التماس میکرد که اون ها رو نوازش کنه و
اونجا نوازش شن.
لاندن گفت؛

_کاری که الان توی فکرته رو پیش برو و انجامش بده
دوباره ذهن اون رو خوند. اصلاً این دو خیلی عجیب بودن.
نیک خرخر کرد؛

_آره ما رو لمس کن، ما میخوایم که تو ما رو لمس کنی
_تو تا حالا زیباترین و نازترین زنی هستی که ما تا به حال
دیدهایم

لاندن اون رو به سمت خودش هل داد. شق شدگی آلت اون
در کنارش آشکار بود. حرفش توی ذهنش طنینانداز شد و
بعد نیک گفت؛

_زیباترین زنی که تاکنون دیدهایم

اون ها به عنوان یه نفر صحبت میکردند، خیلی عجیب بودن، انگار که اون دو ذهن های هم رو میخوندن و این به طرز عجیبی ارین رو برانگیخته کرده بود. احساسات غلیظ و سختی به سرعت مثل چهار نعل از میان اون گذشت.

بدن ارین آماده بود. توی این هیچ شکی نبود. ولی ذهن اون چی؟ قلبش؟ چرا به طرز عجیبی همه چیز اینقدر نرمال به نظر میرسید؟ اینقدر چرا درست همه چیز بود؟ سرش رو تکانی داد و اون گونه و فک پهن و استخوانی نیک رو چنگ زد.

لبخند نیک گرمش کرد و تهریش اون کف دستش رو خراشیده کرد

رنگ چشمهات مثل رنگ درختای کاج توی شبهای مهتابیه
نوک پستون های ارین با این حرف تنگ و سفت و فشرده
شدند.

۱

چشمهای خاکستری ارین متمایل به سبز بودن. نیک اونها
رو باشکوه و مجلل جلوه داد. ولی اونها باشکوه نبودند.
قلبش با صدای خفه و آهسته ای به شکمش افتاد. این حس
همین الان مجبور بود متوقف بشه. به هیچ وجه اون قصد
نداشت یه رابطه تری سام) سه نفری (با دو نفر عجیب و
غریب و مرموز داشته باشه. مهم نیست که الان چقدر آلتش
واسه اونها خیس و مرطوب شده بود.
ارین دهانش رو باز کرد تا هرچی که توی فکرش وول

میخوردن رو بگه اما لبهای نیک لبهاش رو پوشوندن. بوسه

در اصل چلونده شدن و فشار آوردن لبهاشون به همدیگه بود.
بوسه ای تقریباً خشن

نیک لبهاش رو خورد و اونها رو گاز زد و مکیدشون و بعد
زبونش رو بین اون ها فرو برد و غرق کرد و دهان اون رو
حریصانه خورد و بلعید.

شق شدگی آلتش جلوی شکم اون تپش داشت و می لرزید و
دیگری که لانندن بود از پشت آلتش رو به باسن اون فشار
داد. لانندن گردنش رو روی پوست حساس اونجا یواش یواش
میخورد و گازهای کوچولو میزد. و لبهاش رو اونجا
میچرخوند.

غرولندهای گرفته و خشن از آه های اونها دور تا دور ارین
میچرخید و اون رو دارای نوسان کرده و می لرزوند.
این مردها اون رو میخواستند. چرا؟ اون هیچ سرنخی برای
جواب چرایش نداشت. ولی در این لحظه، نوک پستون هاش
که کیپ و تنگ شده بودن و آلتش هم که بدجور می تپید.
ارین نمیتونست در این مورد به خودش کمکی کنه و الان
جواب چرای اون برایش مهم نبود.
عقبنشینی کوچک لعنتی... و اون قصد داشت اینکار رو
انجام بده، اون چارهای نداشت. به خودش توی دلش لعنت
فرستاد. اونها مثل اینکه هم بدنش و هم روحش رو گرفته و
تصاحب کرده بودند.

ارین قصد داشت با این دو مرد بیعیب عشقبازی کنه. حتی
بهترش اینه که، اونها قصد عشقبازی رو باهاش داشتند.
انگشتهای فرز و زیرک نیک تاپ اون رو تا قفسه سینه‌هاش
پایین آورده و آزاد کرده بود و لاندن قزن سوتین اون رو از
پشت سرش باز کرد و سینه های ارین به آرامی در برابر
پوست داغش رها شده و افتادن

لاندن سینه هاش رو از پشت توی دستش مثل دو تا فنجان
گرفت و به آرومی و به طور ناگهانی نوک سفت و سخت شده
پستوناش رو کشید درحالیکه همان موقع آلت سخت شده

خودش رو در قسمت کوچک پشت اون میمالوند و پر زحمت
فشار میداد و میکشید.

نیک دهان خودش رو از روی دهان ارین جدا کرد و شکافت
و دستهای لاندن رو که روی سینههای ارین قرار گرفته
بودن رو با دستهای خودش پوشوند

_ لعنتی تو چه نوک پستون های عالی ای داری، رنگشون
صورتی مثل طلوع خورشید و آفتاب توی کوههای مشرقه،
فقط اندازه هاشون مناسب واسه مکیده شدن ما و باب خوردن
ماست

ارین درحالیکه یکی از اونها خم شد لرزید

نیک گفت؛

_ تو لازمه که انگشت هات رو حرکت بدی، لن

_ آوو... باشه

لاندن عرقهای ریز روی باسن ارین رو پاک کرد و دستش رو

از روی سینه های اون رها کرد و شکاف بین لمبرای باسن
اون رو ماساژ داد

_این کار چیز خوبیه که من باید حتماً انجامش بدم

قلب ارین تند تند زد. خون اون میجوشید.

از چی بود؟ از ماساژ دادن های لاندن روی باسنش؟ یا از
یواش یواش خوردنهای نوک پستوناش توسط نیک؟ یا از
اینکه به سادگی بین دو مرد زیبا در تنگنا قرار گرفته بود؟ اون
چشم هاش رو بست و هوا رو استنشاق کرد
با این حساب، اون از قبل به اندازه یه گودال عسل زیرش و
بین پاهاش ایجاد شده بود.

_اوه!!!

توی دلش گفت؛

”همین الان من رو بکنین“

حتی گودال عسل بین پاهاش بیشتر و بیشتر هم شده بود.
انگشت های بلند و دراز لاندن خیسیش رو پیدا کرد و انگشت
هاش رو داخل آلتش فرو و سوراخ کرد.

_تنگ

اون خرخر کرد

_و خیس، آلت اطراف انگشتهام خیلی احساسش خوبه

اون جلوی گردنش بوی گردن اون رو استنشاق کرد

_و بوی تو مثل سیب های ترش و تر و تازه ست، احساس

مثل بوی شیرین پای سیبه. لعنتی، من نمیتونم صبر کنم که
تو رو مزه مزه و تست کنم.

_ممم

نفس های نیک موقعی که این رو جلوی گوشت سینه های
ورم کرده و گوشت تر و تازه سینه هاش زمزمه کرد بیرون
اومد

_یه معامله رو بهت واگذار می کنم، لن، اول تو اون رو مزه
مزه کن، من اول می خوام که بکنمش
ارین شونه های مثل سنگ گرانیتهی مستحکم نیک رو نوازش
کرد. یه ناله نرم از گلویش رها شد.
نیک جلوی نوک پستون هاش با صدای سوهان زده و گوش
خراشی گفت؛

_ اینو دیگه که دوست داری عسلم؟ اینو دوست داری که لن
کلیت کوچولو و داغ تو رو بماله و با انگشتش آلت کوچولوی
تو رو بکنه؟
_ آره

این کلمه حرف نفس گیر تر و بیشتر از حرف زدن بود
_ پس صبر کن تا من آلت رو با آلتی پر کنم.
نیک سینه هاش رو رها کرد و راست ایستاد و به اون تکیه داد
تا توی گوشش نجوا و پیچ پیچ کنه؛

_ من قصد دارم جوری بکنمت که تو از لذت جیغ بکشی
گرمای قرمز دور اون چرخید و پیچیده شد. توی این اتاق
خیلی گرم بود. خیلی خیلی گرم و سکسی... با این حال، این

وضعیت ... اون قصد داشت از طریق اون بگذره و پیش به
جلوتر بره.

پس.... عقب نشینی کوچکش نسبت به اونها بره به جهنم.
بدن اون در آتش بود. اما ارین نیاز به دونستن بیشتر داشت.
_ شما بچه ها، من باید یه چیزی رو همین الان بدونم، چرا
شما.... . با همدیگه.....

—
شییشش

نیک پوسته بیرونی گوش اون و نرمه گوشش رو با زبون داغ
خودش ردیابی و دنبال کرد.

بعدا همه چیز رو توضیح خواهیم داد. الان فقط زمان لذت
دادن و لذت بردنه

ولی...

تو فقط الان روی ما تمرکز کن، انگشتهای لن رو احساس
کن که داخل و بیرون آلت سر میخوره و می چرخه. به من
فکر کن که آلت رو داخل واژنت هل میدم، من همین الان
واست خیلی سخت شدم، من به زودی زود تو رو میکنم،
ارین مونره

و وقتی این کار رو کردین..

نفس گرم لاندن شونه اش رو نوازش میکرد..
_من قصد دارم تو رو تصاحب و بکنم. آلتِم رو درونت اونقدر
بکوبونم تا وقتی که تو اسم خودت رو نشناسی.
ارین، اسم اون ارین بود. از اون طرف نمیتونست خیلی زیاد
به یاد بیاره.

لاندن ادامه داد؛

_ما معشوقهای آسان گیری نیستیم، ما قصد داریم تو رو
سخت بکنیم و تو میخوای از هر کوبیدن آلت ما درونت از هر
تپیدن قلبت لذت ببری، و دقایقی از اون نفس بکشی تا اینکه
از ضربه های ما نفست بند بیاد.

اوه، لعنت بر شیطون، آره، اون این رو می خواست
بدن سخت لاندن از پشت به اون فشار آورد و پایینش سُر

خورد و فرو رفت و لاندن اون رو به پشتش خم کرد. اون
شورت و شلوارکش رو تا پایین تا بقیه راه بین پاهاش لغزوند و
پایین کشید.

دندون هاش لمبرای باسن اون رو خراشوند و دستهایش
موقعی که در امتداد رون های داخلی اون میکشوند همراه
باهاش زمزمه و پچ پچ هم میکرد
_به کم باسنت رو بیار بالا و یه کم دوله و مدل پشتک وار
شو، خوشگله

اون اطاعت کرد و لاندن کفشهایش و شورتک عرق گیر اون
رو از پاهاش در آورد و اونها رو به یک صندلی نزدیک انداخت
حداقل اربین فکر میکرد که این کار رو کرده. نیک به بالا
رفته بود تا نوک پستوناش رو گاز و نیشگون بگیره و زبونش

رو روی اونها تکون تکون بده پس مغزش از کار افتاده بود.
_ چه پاهای بلند و باشکوه و زیبایی داری
نفس گرم لاندن به درون باسن اون تا مقعدش واسه نوازش
شدن اون فرو میرفت.

_ چه باسن لعنتی و خوشگلی، تو میدونی که منظور من چیه،
مگه نه، نیک؟

_ تو اول باسنش رو میخوای؟
_ این عادلانه ست. تو اول این آلت کوچولوی مامانی رو به
دست میاری، نیک
باسن؟؟! اونها داشتن دیگه شوخی میکردن؟

_ آه، پسرها....

_شییش

نیک زیر لب و جلوی سینه هاش گفت؛

_تو عاشقش میشی

عاشقش میشد؟ ممکن بود. این فکر و ایده لیاقت و شایستگی

اون رو داشت. در حال حاضر، ارین واقعا دلش میخواست

لانندن دوباره انگشتهاش رو توی آلت اون بذاره.

_لانندن؟

_میدونم چی میخوای، خوشگله

لانندن انگشتهاش رو توی آلت اون هل داد و هم زمان سوراخ

مقعد اون رو هم زبون زد.

_لعنتی

اوه، ارین در یه دقیقه دیگه در هم شکسته و داغون میشد.
اگه فقط اون می تونست انگشتهاش رو به طرف کلیتش دراز
کنه. اون انگشتانش رو قدم به قدم به سمت پایین دراز کرد.

_تو ذهن من رو میخونی؟

لانندن با یک بوسه خیس بین لمبرای باسن اون رو با صدا
خورد و صدای مکیدنش رو در آورد.

_فقط مال تو رو.

_خدایا

نیک نوک پستون های اون رو با یه ماچ صدا دار نرم رها کرد.

__بریم روی تخت، لن، اون دیگه نمیتونه بیشتر از این حالت
ایستاده تحمل کنه.

حالا نیک داشت ذهنش رو میخوند. چون دقیقا همین توی
ذهن ارین بود.

هیچکدوم از اینها اتفاقی نبودن، اصلا چطور این امکانش
هست؟

لاندن گفت؛

__ممم، تخت پیشنهاد خیلی خوبیه

اون باسنش رو با دستهای سفت و راسخش محکم گرفت.

__همونقدر که من دوست دارم این سوراخ باسن کوچولوی

شیرین تو رو زبون بزنم همونقدرم دوست دارم که آلتِم رو
داخل اون آلت لذیذ و خوشمزه و شهوت انگیزت فرو ببرم.
نیک گوشت تنش و موهای روی بدنش رو با چشمهای تیره و
دودی خودش خشک و سیخ کرد.

و منم میخوام به محض اینکه لاندن اون هلوی نو و نوار و
متورم و باد کرده ات رو بمکه آلتِم رو به شدت و با یه ضربه
شدید توی واژنت بکوبونم

لرزها و مرتعش شدن هایی روی پوست ارین پخش شد.
نیک آروم نبود، اون خشن خِر خِر میکرد. صدایش خشن و
وحشی بود. اون میغرید. مثل یه حیوان.
به طور لعنتی و بدی شهوتی و حشری شده بود.
لاندن گفته بود که ما معشوق های آسون گیری نیستیم و

سخت تو رو می گاییم.

غریزه اصلی و اولیه در اطراف اون میچرخید که این غریزه های وحشی وجودش غلیظ تر هم شد و ارین قسم خورد که میتونه پوست خودش رو ماساژ بده و خودش با خودش ور بره.

اونها میخواستن وحشی و مثل یه حیوان اون رو بکنن و ارین نمیتونست واسه اون صبر کنه.

لانندن گفت؛

_من میخوام اول باعث بشم تا آب اون بیاد

نیک هم درست در همان موقع گفت؛

_من هم اون رو سخت می کنم, میخوام باعث شم که آب

اون سختتر از قبل بیاد

واضح که هر دو اونها کنترل کردن و انحصار گری رو دوست داشتن. ارین با این اوضاع اصلاً مشکلی نداشت اما در حال حاضر، قبل از اینکه اونها بدنش رو غارت و تصاحب بکنن و در کل ارین بعدش توانایی صحبت رو داشته باشه اون حرفی برای گفتن داشت

_من خوشحال خواهم شد که هر دوی شما دو بار میتونین آب منو بیارین و توی این رابطه مدیریت رو داشته باشین صدای ارین کم و آروم و خیلی گرم و مرطوب و داغ بود. از کی تا حالا ارین که هیچوقت از صدمتری مردها رد نمیشد اینقدر اغواگر شده بود؟

_اما این تا زمانیه که من چند تا جزئیات کوچولو از شما رو بفهمم، اصلا نمیتونم با شما دو تا باشم و این رو رسیدگی کنم

نیک هاله گرد نوک پستون های اون رو گاز زد. درد لذتبخشی بین پاهای اون شلیک و اصابت شد.
نه، لعنتی، نه، اون مطمئن بود که هنوز هم آبش اومده بود ولی اون باید خودش رو کنترل میکرد
نیک زیر لب جلوی سینه های اون که تنگ و سفت به دهانش چسبیده بودن زمزمه کرد؛
_چه جزئیاتی؟

_شما دو تا...
اون نفسهای خیلی مورد نیازش رو استنشاق کرد...

__ باید هر دو تاتون لخت باشین
ارین پاشنه پایش رو در فرش مخمل فرو کرد
__ همین الان

قلب ارین در حالی که دو بدن عالی مردونه رو کشف میکرد
سخت کوبید.

دو بدن فوقالعاده، نیک با موهای تیره و موهای پراکنده در
یک سینه سخت پیچیده شده بود و یک آلت زیبا از حلقه
های فر سیاه که از کناره های آلتش بیرون اومده بود.

قلب ارین از این دو مرد بیعیب و نقص که بدن هاشون به
نمایش گذاشته بودن به تپش افتاد. لاندن که موهای سینه
اش بلوند بود و آلتش حالت شاهوارانه ای با موهای بلوند و
طلایی کنارش پیچیده و جای گرفته بود

دو مجموعه زیبا و باشکوه و زرق و برق دار از هشت تکه
های محکم و سخت و عضلات پیچیده و محکم. هر دو

اونها هم قد دقیقاً بودند. مشابه به هم با پاهای بلند و سفت
و بازوهای قوی و عضلانی

خب اونها میتونستن چنین چیزی باشند... انگار که توسط
یک هنرمند دوره رنسانس ساخته شده باشند
رطوبت و خیزی بین پاهاش پیچیده شد. این دو مرد
خیرهکننده و شگفتانگیز واقعاً میخواستند با اون عشق بازی
کنند.

ارین روی تخت دراز کشید. اون دو بدن سخت از هر دو
طرف بهش از پشت و جلو فشار آوردن.

لمس کردن.... اونها از لمس کردن خوششون میومد و ارین خوشحال بود که اونها این کار رو بکنن و خودشون رو متعهد به این لمس و نوازش بدونن.

_ پاهات رو باز و پهن کن، ارین
نفس لانندن از میان سینه های ورم کرده اش موقعی که قدم به قدم بدنش رو به بدن ارین فشار می داد، می اومد.
گرمی پوست اون هرگز پوست ارین رو ترک نمیکرد. لانندن انگشتهای کلفت و بلندش رو در بین موهای فرقهوه ای آلت ارین در آغوش گرفت و بوی آلت اون رو استنشاق کرد

_ سیب، ارین، تو میدونی که چقدر من چیزهای تازه و

سیبهای ترد و تازه مثل آلت تو رو دوست دارم، هیچ ایده ای نداری درباره اش؟

انگشتش رو بین رون ها و چین های آلت اون سر داد و لغزوند

_ خیلی خیسی، عزیزم، به طرز لعنتی ای خیلی خیسی اوه، آره الان خیلی خیس بود. انگشتهای لاندن سختتر و سختتر داخلش فشار داده و فرو رفته میشدن. اون نقطه های رو پیدا کرد که باعث پیچ خوردن و لرز و تشنج هایی توی ارین شد. وقتی که زبونش روی کلیت اون جستجو و کاوش

شد و نوک مرطوب و خیس کلیت اون رو لاندن زبون زد اوج و ارضا شدن با تمام توان و نیرو به ارین اصابت کرد. ارتعاشات از بدن اون رد میشد و اون رو میلرزاند. ولی وجد

و خلسه اون به سختی رو به کاهش رفت و اون روی تخت با
حالت خرد شده ای وا رفت.

نیک سینه‌های خودش رو به اون چسبانده بود و سر و
کلاهک آلتش رو جلوی لبهای اون سیخونک میزد و
برانگیخته ترش میکرد

_تو وقتی شهوتی هستی و وقتی که آبت میاد به یک سایه
دوست داشتنی و شایان ستایش رنگ صورتی تبدیل میشی،
عسلم

اون سر آلتش رو توی دهان ارین اشاره کرد
_منتظر بمون تا زمانی که من باعث بشم که آبت بیاد
هرچند که مطمئناً اومدن دوباره آبت فوقالعاده خواهد بود
بدون شک چنین خواهد بود. ارین استوانه و طول آلت نیک

رو بین لبه‌اش گرفت یک قطره از پیش آب شوره سر آلت
اون رو روی زبانش نمکی کرد.
ارین نوک آلت اون رو لیسید و روان و صاف کرد. ناله‌های
نیک اون رو هیجانزده تر میکرد. در تمام راهی که لاندن
روی آلتش کار میکرد اون هم آلت نیک رو توی دهانش
گرفته بود

لاندن آلت اون رو حریصانه می خورد و لیس میزد و صدای
شلپ شلپ خیزی اون رو در می آورد طوری که خامه و شیر
اون خیلی باشکوه باز از اون جاری و پخش شد.
دستهای قوی از جلو به رون های اون کشیده و هل داده
شد. آلت ارین پر زحمت توی دهان لاندن بود.
لبه‌اش، دندونش، زبونش، لبه های حلزونی آلتش رو اذیت

و آزار میداد و سر به سرش میذاشت
لاندن دهانه و سوراخ واژنش رو با زبونش نرم و صاف و
روان کرده بود و به خصوص کلیت باد کرده و متورم اون که
با خیزی لبهای لاندن روانتر و صافتر شده بود

تمام بدنش با آگاهی تمام در فعالیت بود اون گرم و بعد سرد
میشد و اون دو با همدیگه روی بدنش زمزمه میکردند و باز
دوباره اون گرم و شهوتی تر میشد
ارین به خود میپیچید و پیچ و تاب میخورد. پایه و اصول
واژن اون جلوی دهان پر استعداد و آزاردهنده لاندن بود
ارین بیشتر آلت نیک رو توی دهانش گرفت و اون رو بیشتر
از قبل حریصانه خورد و بلعید. اون آلتش رو مکید و رها کرد و
لبهای اون همزمان دوباره روی آلت نیک فرو اومدن و

فشرده شدند و پشت سر هم با لبهایش اون رو لیسید و
مکید همان موقع لاندن با زبون ابریشمیش آلت و مقعدش رو

زبون میزد و انگشت های بلندش رو، روی سوراخ مقعد اون
سیخونک میزد

اون جلوی آلت خیسش گفت؛

_ مزه و طعم تو خیلی خوبه، عزیزم، من میتونم آلت تو رو
تمام شب بخورم

نیک فرو کردنها و فشار دادنهای آلتش رو روی لبهای
اون افزایش داد و ارین آلت اون رو بیشتر توی دهانش گرفت
و فرو برد.

سختی که اون بهش داده بود تا بیشتر خورده و مکیده شه

نیک از اطاعت کردن اون خوشحال بود و ارین آلت اون رو
عمیقاً مک زد و نوک و برآمدگی آلت نیک رو بیشتر و بیشتر
به پشت گلوی خودش چرخوند و از اون تغذیه کرد و با
دندونهاش نوک و سر آلتش رو خراش داد
چیزی که ارین نمیتونست اون رو مجبور کنه که مکیدن و
آلتش رو به اتمام برسونه

اونچه که ارین میخواست که نیک زود ارضا شه. اون
میخواست که گرمای چکه چکه کردن های آلت اون و پیش
آبش رو احساس کنه. دوست داشت که نیک آبش بیاد و
اون رو از گلویش پایین بیره ولی نه، باز هم دلش میخواست

که آلت نیک توی واژنش فرو بره و اون آبش رو توی واژن
اون بیاد.

باز هم بیشتر سر آلت اون رو مکید و حریصانه چنگ زد ولی
نیک آلتش رو کنار کشید و صرفنظر کرد

_متأسفم، عسلم، الان زمانش نیست، من نمیخوام توی
دهانت ارضا بشم، میخوام که آلتِم رو توی واژن شیرینت
بکنم

دوباره؟ نیک از کجا میدونست که اون داره به چی فکر
میکنه؟

انگشتهای لاندن توی واژن اون فرو و شیرجه میرفت و
توی سوراخ اون کاملاً غوطه‌ور شده بود. خدایا، ارین داشت
دوباره آبش میاومد. ولی اون میخواست که نیک آبش بیاد.

میخواست توی واژنش منیش رو کامل بریزه و واژنش رو با
گرمای آبش پر کنه

ارین ناله و شکایت کرد. یه ناله و شیون و جیغ از روی
لذت.... گاهی هم اون دلش میخواست پیش آب آلت نیک رو
قورت بده و گوهر و اسانس اضافه آب اون رو ببلعه
آلت نیک درخشان شده و برق میزد و خیلی هم زیبا بود.

آلت تناسلی اون جلوی چونه اش تگون خورد وقتی که ارین
اون رو از دهانش بیرون آورد و به چونه اش ضربه زده شد
ارین سرش رو بالا برد و گردنش رو دراز و کشیده کرد ولی
نیک آلتش رو دور از دسترس اون و دهانش قرار داد
برای کسری از ثانیه، ارین فکر میکرد ممکنه بمیره اگه
نتونه با ذوق و شوق اسانس و مزه آلت اون رو امتحان و تست

کنه ولی وقتی که اوج و ارضا شدن دوبارهای به اون اصابت کرد و تمام بدنش رو در بر گرفت تمام افکار سکسی که ذهن اون رو به خودش مشغول کرده بود از ذهنش شسته شد و رفت. فقط احساس ارگاسم دوبارهایش باقی موند. احساس زیبای بیمهار و خیلی عمیقش...

اوج ارین بالا گرفت و اون بدنش در حین اومدن آبش بالا رفت و اوج گرفت و تمام وجودش لرزید. گرما و سرما و همه چیز از میان اون گذشت و تکه های یخی اوج تمام بدنش رو در بر گرفت و وقتی اون آرام گرفت نیک بین پاهایش بود هم اون و هم لاندن آلت اون رو جستجو و کاوش کردند. دو تا انگشت کلفت از آلت اون با دقت پرستاری کردند و روی شیره در اومده از واژنش با دقت کار کردند و باقیمانده آب و

شیره در اومده از آلتش رو روی همه جای اون پخش کردند
آروم و خیلی شیرین انگشت های اون دو تا توی واژنش به
داخل و بیرون سوراخ واژنش سُر میخورد و لغزیده میشد.
نیک گفت؛

_مممم، زیباست، ارین، تو خیلی خوشگلی وقتی که آبت میاد
لانندن موافقت کرد؛

_آره تو خیلی خوشگلی
انگشتهای اون از ورودی و خروجی مجرای واژنش جمع شد
و داخل رفت و باعث شد انگشتهای نیک داخلش نفوذ و
رسوخ کنه
لانندن گفت؛

_ نیک اون رو بچرخون و از پشت اون رو بکن، من اول اون
جفت لبهای خوشمزه و لذیذ و شهوت انگیزش رو روی آلتِ
میخوام

نیک انگشتش رو از سوراخ اون به بیرون سُر داد و لغزوند و
بعد به آرومی و ملایمت اون رو روی شکمش چرخوند تا که
حالت داگ استایل قرار بگیره
اون زیر لب زمزمه کرد:

_چه باسن باشکوه و خوشگلی

اون به آرومی دو تا لمبری باسن اون رو اسپنک کرد و بهش
سیلی زد

ارین هرگز تصور نمیکرد که یه سیلی و در اصل اسپنک
کردن بتونه اینقدر خوب و داغ باشه. نیش و سوزش و
گزیدگی سیلی اون از بدنش بازتاب و منعکس شد و توی
وجود اون پیچید و از عقب توی کلیتوریسش این سوزش و
گزیدگی فرود اومد

بدنش درد و تیر کشید و باز هم لرزید و مرتعش شد. چطوریه
که ارین پس از دو تا ارگاسم هنوز هم میتونه خیلی نیازمند
باشه؟ اوه، ولی هنوز اون نیازمند بود. اون به بیشتر نیاز داشت،
خیلی خیلی بیشتر

آلت نیک روی آلتش بود، آلت لاندن توی دهانش بود. اوه
عجب شروع خوب و باشکوه ی
ارین وول خورد و پایش رو خم کرد و تکان داد و روی

زانوهاش سینه مال رفت و خزید

_زیباست

نیک آلتش رو با انگشتهای کلفتش جستجو و کاوش کرد و
خیسی آلتش رو تا چینهای چروک شده خیس باسنش دنبال
کرد و حرکت داد

نیک به سوراخ مقعد اون فشار آورد و ارین تکان ناگهانی و
تندی خورد

_ممم، از این خوشت میاد؟

ارین نمیتونست صحبت کنه. اون فکر کرد که سرش رو
برای تایید اون تکون داد ولی اون به این تایید مطمئن نبود
به آرومی و ملایمت و یواش یواش نیک سر انگشتش رو
داخل مجرای باز و تنگ سوراخ باسن اون هل داد و بهش

ضربه های آهسته و سقلمه زد. بافت و شالوده سوراخش رو با
انگشت هاش تگون داد

و ارین دردش تشدید یافت و اذیت شد و بعد با انگشتهای
اون آروم گرفت و ریلکس شد. حس خارش و سوزش به
داخل اون شلیک شد.

لانندن در رأس تختخواب نشسته بود، پاهایش از همدیگه
پهن و جدا شده بودند و به ارین دسترسی به آلت زیبا و تخم
های خوشبو و مشک دارش رو میداد
ارین بوی تند تخم هاش و آلت اون رو استنشاق کرد. تند و
پر ادویه و خوش بو برای یه مرد شهوتی.... مستکننده و از
خود بیخود کننده...

بویش ارین رو مثل مشروبات الکلی سرمست کرده بود

اون همچنانکه نیک انگشت هاش رو مثل مته داخل سوراخ
مقعدش عقب و جلو می چرخوند و انگشت کردنش رو ادامه
میداد باسنش رو برای بیشتر انگشت شدنش به عقب سُروند
و نرم به سمت انگشتهای اون رفت

_ تنگی، خیلی تنگی

_ فراموش نکن نیک، باسنش مال منه، من میخوام اول حق
مالکیت و استفاده از اون رو داشته باشم

_ فقط دارم سوراخش رو واسه تو آماده میکنم

وقتی که انگشتهای نیک از سوراخ باسن اون به بیرون سر
خورد و لغزیده شد ارین از عدم انگشتهای اون ناله و

شکایتی کرد ولی برجستگی و برآمدگی دسته آلت لاندن بین
لبه‌اش اشاره شد

با آلت سخت شده لاندن ارین تسلیم شد و از آلت سخت
اون با سقف دهانش پذیرایی کرد.

اون کلاhek آلت نیک که جلوی چینهای آلتش اشاره و
سقلمه زده میشد رو احساس میکرد. نیک با یه فشار و فرو
کردن و یک تلمبه روان و ملایم آلتش داخل واژنش وارد شد.
آه، ارین نمیدونست که چقدر بدن اون خالیه تا زمانی که
توسط آلت اون پر میشه.

نیک درون اون به آرومی و ملایمت داخل واژنش نفوذ کرد و
بعد میزان سرعت خودش رو با یک آهنگ و ریتم آتشین مزاج

و مهیج افزایش داد همان موقع هم ارین دهانش رو واسه یه
تمام عیار برای آلت لاندن واگذار (*bl owj ob) ساک زدن
کرد

اون دهانش رو برای مکیدن کامل و تمام به آلت لاندن داده
بود. ارین آلتش رو و طعم و مزه لذیذ و دوستداشتنی اون رو
خورد.

به لاندن لذت و خوشی داد و از لذت بردن و خوشحالی اون
خوشحال میشد و این کار واسش لذت بخش تر هم میشد
_ آره، عزیزم درست همینجوریه

لاندن دستهای خودش رو توی موهای اون با مشت گرفت
و سرش رو با یه فشار بیشتری به سمت آلت خودش کشوند
_ آلت من رو توی دهانت بگیر، همه ی آلت من رو توی

دهانت بگیر

لانندن گلوی اون را خراش داد زمانی که نیک داشت داخلش
تلمبه میزد

ارین میخواست باز هم واسه اون آبش بیاد و میخواست که
نیک هم آبش رو داخلش بریزه و همان موقع لانندن هم توی
دهانش ارضا شه و اون مزه و طعم آب منی اون رو تست و

مزه مزه کنه و دوباره مزه و طعم آب نیک رو داخل واژنش
حس کنه ولی نیک این اجازه رو به اون نداد
اون صرفنظر و عقبنشینی کرد

bl owj ob

سکس اورال هست یعنی سکس دهانی که میشه مکیدن و

دمیدن آلت

نیک گفت؛

_ باسن تو، عزیزم، من میخوام داخل سوراخ مقعدت آیم بیاد
و نیک آلتش رو داخلش می کوبوند. آلتش رو توی واژنش در
می آورد و باز هم توی اون کوبیده میشد

مثل یک به هم پیوستن بیپروا و مست کننده. انگار که بدن
نیک واسه اون ساخته شده بود. انگار که بدن ارین واسه اون
ساخته شده بود. واسه اونها.

_ آره، عسلم، آره، خیلی خوبه، واسه من ساخته شدی، واسه
آلتم

ولوم صدای نیک کم و آهسته بود و با صدای سوهان زده و
گوشخراشی این رو گفت. دوباره هم ذهنش رو خوند. مثل
یک غرولند از روی لذت
اون همانطور که با آلتش داخلش تلمبه میزد و اون رو تا ته
واژنش میکوبوند حرف هم میزد
_ تو مثل یه دستکش مناسب واسه من ساخته شدی، و فیت
آلت منی
اون عمیقتر و سختتر آلتش رو فرو کرد و داخل اون فشار
داد

_ بهم بگو که ازش خوشت میاد، بهم بگو که از این خوشت
میاد

_من از این خوشم میاد نیک
ارین جلوی آلت سخت شده و کلفت و تنگ لاندن نفس
نفس زد
_من عاشق اینم

لاندن موهای مرطوب اون رو با دستهایش روان و ملایم و
صاف کرد. موهایی که روی صورتش ریخته بودن زمانی که
داشت واسش ساک میزد

_نیک داره خیلی سخت می کنتت، مگه نه؟
ارین سر تکان داد، پیشانی اش جلو برآمدگی مرطوب و پر آب
کلاhek آلت اون سر میخورد و می لغزید
_منم همون قدر سخت میکنمت، خیلی خیلی خوب
میکنمت، شاید هم از اون بهتر عزیزم

تصور کرده شدن توسط اون بهتر از هر چیزی بود که داشت
تصور میکرد.

پاهایش همین الان هم داشتن مثل ژله میلرزیدن و گاییده
شدن کامل توسط لانندن هم به این اشتیاق مدام میافزود
رون هاش از هم باز تر شدند زمانی که نیک داشت داخل
واژنش آلتش رو غرق میکرد. اون سرش رو به سمت
تخمهای لانندن خم کرد و اونها رو تا پایین تر مکید.
زبونش روی تخم های اون خزید و رخنه کرد و اونها رو
بیشتر لیس زد
نیک اون رو عمیقتر کرد.

تلمبه، تلمبه، تلمبه، فروکردن و فشار دادن های بیشترش...
آلتش رو داخلش فرو میکرد و درون اون بیشتر می روند
آلت اون باز هم عمیقتر داخلش فرود میاومد و دیوارهای
اون با آلت کلفت و بزرگ نیک (*g spo) آلتش و نقطه جی
بیشترین اصطکاک رو ایجاد میکردن.

ارین رو مجبور میکرد تا تونل واژنش تا آخرین سانتیمتر
ضربههای اون رو به خودش بگیره و اون رو تصاحب کنه و
ارین هم از این کار خوشش میاومد و بیشتر لذت میبرد
خوشحال که اونچه رو که انجام میداد در عوضش بیشتر از
لذت دادنش از اون دو تا لذت هم میگرفت

بافتهای آلت اون کشیده میشدند تا آلت بزرگ نیک رو در

خودش جای دهند سوزش آهسته و آتشین تبدیل به نیازها و
غریزهای اولیه انسانی درونش میشد. غرایز پیشینی که
همیشه درونش بودند ولی اون از وجود اینها بیخبر بود تا
زمانی که با این دو تا مرد داغ و سکسی آشنا شد
نفوذ کردن و سرایت آلت نیک داخلش... نفوذ شیرین اون... و
بعد... باز هم تلمبه‌های بیشتر...
انگشت نیک داخل سوراخ مقعدش سُر خورد و نرم رفت و
ارین ارضا شدنش منفجر شد و درونش مثل یه توپ شلیک
شد
_ نیک!

صدای جیغ زدن های اون درحالیکه آلت لاندن توی
دهانش بود و عضله‌های سخت و تنگ شده ران های لاندن

با فشار به چونه اش برخورد میکردن خفه شد. زمانی که ارین
آلت اون رو از شدت اوجش گاز گرفت.

نقطه ای ناحیه ای در واژن خانم ها هست که مثل کلیت
حساسه

چرخش گرما از طریق تغییر پذیر بودن در این رابطه خوش
نقش نما و زیبا توی ارین پیچیده بود
نیک آلتش رو هنوز هم توی آلتش می کوبوند و ضربه میزد
و آلت ارین هنوز هم اطراف آلت اون گره خورده و منقبض
شده بود

ارین از هر اسپاسمش لذت میبرد و آلت لاندن رو با رغبت
میخورد، از هر انقباض توی اوجش که به وجود می اومد

لذت میبرد.

هنوز هم نیک توی واژنش تلمبه میزد. هرچه بیشتر و بیشتر
ارین آبش میاومد واژنش تنگتر میشد و باز اون آبش

میاومد و ارین هر رگ آلت مجسمه و حجاریشده بینقص
نیک رو زمانی که داشت توی واژنش پرش میکرد احساس
میکرد

_همینه واسه من آبت رو بیار

نیک انگشت دیگهای رو هم توی سوراخ مقعدش کار کرد.
کش اومدن سوراخ مقعدش خیلی عالی و مطبوع بود و
درعینحال که انگشت اون روی جای حساسش کار میکرد
باعث شد که ارین رو به اوج دیگهای که خیلی هم شدید و
دلپسند بود برسونه و بدنش واسه اون اوج به سمت بالا پرتاب

شه.

ارین بعد اون اوج اولش بدنش سفت و سخت شد و بعد به یه
حالت شل شده ای دراومد و رها شد و دندونهاش هم روی
رونه‌های سخت لاندن بود. لاندن موهای اون رو نوازش کرد
وقتیکه ارین تخمه‌اش رو یواش یواش خورد و گازهای
کوچولو زد. لعنتی، مزه کردن و چشیدن اون خوب بود
لاندن گفت؛

_ آره عزیزم، گاز زدن تخمه‌های من و اومدن آب رو ادامه بده،
بذار که این اتفاق بیفته

چیزی که به نظر ارین یه عمر طول کشید، به محض کند و
آروم شدن تشنجهای ناشی از اسپاسمش، نیک آلتش رو توی
واژن اون با یه فشار و فرو کردن نهایی کوبوند و فرو کرد
نیک با یه صدای خرناس و غرش از روی لذت داد کشید؛
_آه خدایا، درست مثل همینه، بذار که تو رو با آلتِم پر کنم، تو
آلت من رو خیلی سخت و تنگ به خودت گرفتی، ارین
لانندن گفت؛
_دختر خوب

و گونه اون رو نوازش کرد. ارین سرش رو به سمت بالا کج
کرد و نگاه آبی خیره لانندن رو دید.
لانندن در عینی که داشت اون رو با نگاه آبی زیبایش
میبلعید گفت؛

_ و الان نوبت منه

وقتی که آلت نیک از واژنش به بیرون سر خورد و لغزیده شد
لانندن اون رو توی بازوهاش جمع کرد و اون رو بوسید.
اینهم مثل بوسه نیک سخت بود. بوسه قوی و سخت و پر
از شور و اشتیاق و هوس. اصلاً بوسه آسونی نبود بلکه سخت

و خیلی مشتاق. پر از گاز زدن، پر از زبون ها شون که توی
هم تنیده و پیچیده شده بودند.

آلت ارین دوباره برای عشقبازی زنده شد و برای اون تپش
داشت و لرزید. چرا ارین از این دو تا مرد به اندازه کافی سیر
نمیشد؟ انگار که برای اونها آفریده شده و هیچوقت بدنش
هم سیر نمیشد

این رابطه داغ بود. خیلی داغ. و هنوز هم ارین توی بازوهای

قوی لاندن میلرزید و مرتعش بود
ارین وقتی که لاندن بوسه رو شکست یه نفس عمیق و پر
نیاز کشید

لاندن جلوی گوش اون زمزمه و پچ پچ کرد؛
_ تو میتونی خودتو بیشتر از این نگه داری، تو میتونی که
بیشتر هم از من بگیری و تصاحب شی، درسته عزیزم؟ من
میخوام واسه من کلی آبت بیاد
زبون لاندن روی نرمة گوش بیرونی اون سر خورد و لغزیده
شد. ارین سر تکان داد
_ من میتونم بیشتر تصاحب شم، من میخوام بیشتر از این
کرده شم

اوه، چه جوری ارین میخواست بیشتر از این تصاحب و کرده
شه؟ نیک به تخت برگشت و اون رو از آغوش لاندن گرفت و
گفت؛

_لن مطمئنم کرد که تو آماده ای، نگران نباش ما یه کاری
میکنیم که واسه تو خیلی خوب باشه
نیک به آرومی اون رو به پشت خودش و حالت دمر گذاشت و
گردن اون رو با صورت خودش مالید و بو کرد
_تو عاشق اون میشی، بهت قول میدم
عاشق چی؟ اوه باسن اون، لاندن میخواست سوراخ باسن
اون رو بکنه

ارین سفت شد و یه حالت تنش و ترس توی وجودش پیش
اومد

نیک اون رو نوازش کرد

_ همه چیز خوب پیش میره، عزیزم، تو انگشت منو دوست
داری، مگه نه؟

_ آره

ارین از این خیلی خوشش اومده بود. اما یک آلت گنده که
توی سوراخ باسنش فرو بره خوب روی هم رفته چیز دیگه ای
بود. ولی باز هم میخواست ارین این کار رو بکنه.
میخواست با لاندن هم باشه که آلتش رو درونش فرو کنه و
اون رو با گاییدن به نحو احسن به ارگاسم برسونه.
میخواست با هر دوتا شون باشه.... در اون صورت نمیدونست

که خودش چرا این حس رو داشت ؟ اون هنوز مطمئن نبود.
اما ارین اون رو میخواست.

لانندن پاهای اون رو از هم جدا کرد. موهای موج دار بلوند
اون داخل رون های اون رو قلقلک میداد و میلرزوند.

اون گفت؛

_اصلاً نترس، من هیچوقت بهت صدمه ای نمیرسونم. ارین
یه جورایی، ارین می دونست که اون حقیقت رو میگه
لانندن رون پاهایش رو به آرامی به جلو هل داد و شروع به
ماساژ دادن آروم و نرم باسنش و سوراخ مقعدش کرد.. وقتی
که یه چیز خنک و لیز و لغزنده در برابر پوست سوراخ باسنش
ذوب شد ارین با حرکتی سریع و ناگهانی به جلو حرکت کرد.
_شییش، عزیزم

انگشتان لاندن به آرامی اون رو نوازش میکرد.
_این فقط روان کننده برای ورود آلت من داخلته، این کار رو
برای تو راحت تر میکنه
احساس راحتی بیشتری... این احساسش خوب بود
نیک گفت؛

_بذار منم کمکت کنم
اون باران بوسه های ریز و درشتش رو روی بدن حساسش،
پوست و گوشت نرم و صاف گردن ارین و سینه هاش زد و با

بوسه هاش روی نوک سخت پستون های اون نقطه گذاری

کرد.

_هممم، نوک پستون هات چه شیرینن
اون نوک پستون های ارین رو نیشگون گرفت و با انگشت
هاش اونها رو کشید.
احساس و شور توی آلت ارین موج دار شد. اون عاشق این
بود که نوک پستون هاش مکیده بشه. نیک و لاندن خیلی
پاسخگو، و خیلی پر شور و داغ بودند و نیک می دونست که
چه جوری ارین رو تا لبه اوج و ارضاش برونه و باعث جیغ
زدن و دیوونگیش بشه.

_من تو رو میخوام خیلی مشغول نگه دارم، می خوام خیلی
درگیر مکیدن های نوک پستون هات توسط لبهای سخت من
بشی

اون با صدای گوش خراش و سوهان زده ای جلوی سینه
های ارین گفت؛

ولی تو اصلاً دردی احساس نمی کنی
نیک جوانه و شکوفه تنگ نوک پستون های ارین رو لیسید،
زبون خودش رو در گودی و شیار بین سینه های اون لغزوند و
سُر داد . مرطوب و خیس، گرم و خیلی خوب. آهی نرم از
گلوی ارین فرار کرد.

لانندن با روغن روان کننده روی افتتاحیه و ورودی سوراخ
مقعد اون کار کرد و وقتی که انگشت اون توی شکاف
سوراخش رخنه کرد، ارین تنها احساس لذت می کرد
به زودی لانندن انگشت دیگه ای به سوراخ باسن اون اضافه
کرد در حالی که نیک همون موقع همچنان با زبونش روی

شکم ارین میکشید، زبونش داخل ناف اون فرو می رفت و از
قسمت بیرونی رونش رد می شد. و روی رون های اون با
زبونش دنبال میکرد و حرکت میداد.
اون یک بوسه خیس رو روی زانوی اون گذاشت
_اون خیلی خوشگله، مگه نه، لن؟

یک انگشت دیگه ای هم توی سوراخ باسن اون فرو رفت و
غوطه ور شد و ارین با حالت تنشی سفت شد، اما بعد از اینکه
زبون نیک روی کلیت اون به کار گرفته شد اون آرام شد.
لانندن موافقت کرد؛

_مممم، آره مطمئنا خیلی خوشگله، اون سوراخ واژن آلت
قرمز و خوشگل و با شکوهش، و هووم، اون سوراخ باسن
صورتی خیلی قشنگ و شکلیش، خیلی تنگه

موهای تیره نیک در حالی که داشت کلیت اون رو لیس میزد
به نرمی روی شکم اون رو قلقلک میداد. به اندازه کافی برای
رفتن اون به اومدن آتش کافی نبود، اما به اندازه کافی برای

خواهان بودن و تقاضای آلتش برای لیس زده شدن بیشتر
کافی بود.

ارین به خود میپیچید و سعی میکرد باسن خودش رو بلند
کنه و ران خودش رو بالا بکشه. اما نمیتونست، نه با اون هم
دوست داشت رانهایش رو در هوا رها کنه.

_آسونه، عزیزم

لانندن پایین اون رو بلند کرد

_تو الان برای من آماده ای، من نمیخوام بهت آسیبی

برسونم

_میدونم که بهم آسیب نمیرسونی

نیک باسنش رو در هوا نگه داشت. ارین چشمانش رو بست و انتظار درد و سوزش رو داشت.

اما وقتی لاندن لمبر های باسنش رو گرفت و سر آلت خودش رو به سوراخ باسن اون اشاره کرد، ارین احساس کرد که این تنها کوچکترین درد و تیر کشیده.

لاندن به آرامی با آلتش داخل سوراخ مقعدش رفت، همانطور که وعده و قول داده بود، اینچ به اینچ داخلش رفت، تا اینکه توی باسن ارین جا سازی شد .

ارین چشمانش رو باز کرد و به چهره خوش قیافه اون که
لبریز از عرق بود، نگاه کرد
چشمهای آیش بسته بودن ، دندون هاش رو به همدیگه
میسایید.

_لاندن؟

_من خوبم، عزیزم، من فقط.... احساس... خیلی.... خوبی دارم
نیک کلیت اون رو بین لبهای محکم و پرش گرفت و اون رو
مکید.

زمانی که لاندن آلتش رو بیرون برد و عقب نشینی کرد و بعد
بازم به سمت سوراخ باسنش رفت و آلتش رو توی اون فرو
کرد و شیرجه رفت ، یک لذت و تگون خوردنی همراه با
لرزش و لذت و خوشی به اون بخشید.

_اوه!!!

خیلی پر بود، هیچوقت اینقدر پری رو احساس نکرده بود.
سر نیک بین پاهاش مونده بود. کلیت اون رو لیس میزد.
کلیتش رو یواش یواش میخورد و اون رو میمکید و انگشت
(g spo) هاش رو توی سوراخ واژن اون کرد و نقطه جی

اون رو پیدا کرد و با انگشت هاش با اون ور رفت و ماساژش
داد.

در حالی که لاندن با آلت چشمگیر خودش به سوراخ باسن
اون مبکوبوند و خیلی مبهوت کننده به داخل اون اصابت
میکرد.

رنگین کمال جلوی چشمهایش به سرعت بالا رفت . خدای
بزرگ، این باید بهشت نیروانا باشه.

دو تا مرد زیبا بین پاهاش بودن. انگار خلسه مطلق که درون
ارین شکل گرفته بود.

نیک سرش رو بلند کرد، لبه‌اش از عصاره و شیر در اومده از
آلت ارین برق میزد و میدرخشید و نگاه تاریک و چشم‌های
تیره اون ارین رو می‌لرزوند و مرتعشش میکرد
ارین به اون خیره شد، نگاه اون جوری بود که ارین احساس
کرد نه نیک و نه لاندن انسان نبودن، انگار که اون ها آدم
فضایی بودند

چون که زیبایی اونها بی حد و مرز بود و نگاهشون شبیه
هیچکسی نبود و همچنان نیک انگشت خودش رو مثل مته
درون تونل واژن خیس و مرطوب اون فرو می کرد
نیک گفت؛

__بذار که آلتش داخلِت بره، عسلم . احساسش کن، آلتش رو
که توی سوراخ مقعدته حس کن و سوراخ رو واسه آلت
لانندن باز کن. بذار شهوت تو رو از پا در بیاره . تو رو در
آغوش بگیره، بذار که اون بکنتت، و مقعدت رو واسه خودش
علامت گذاری و تصاحب کنه
ارین دور تا دور نگاه کرد و نگاهش به لانندن افتاد اما اون
چشمانش رو بسته نگه داشته بود
قطرات عرق روی پیشانی اش افتاده بودن و روی گونه‌هایش
عرق پیچ و خم داشتن.

و عرق روی ته ریش طلایی اون میدرخشید. لاندن سریعتر و سخت تر سوراخ باسن اون رو غارت کرد، و ارین اون رو دوست داشت. هر دقیقه ناخوشایند اون رو دوست داشت. ارین برگشت و به چشمان سیاه و درخشان و سوزان نیک خیره شد. به صدای ذهن اون گوش داد که میگفت بذار داخلت بره، بذار تو رو تصاحب کنه و از پشت تو رو بکنه. تکه های تصویر در ذهنش محو شده بودند. کوه ها. جریان های آب. طبیعت. حیوانات که جستوخیز میکنند، و کسانی که مقاربت جنسی میکنند. پرندگان بزرگ که بالای سرشون پرواز میکنند، کوه های راکی و و و..... و وسط همه اینها، وسط همه چیز که توی ذهنش

می چرخیدن نیک و لاندن بودن که از اون لذت میبردن و

بهش لذت میدادن

اون رو به بالاترین نقطه و قله اوج میرسوند . و لذتی که خیلی شدید بود که باعث جیغ زدنش میشد و خیلی خیلی مطلق و تملک گرانه که اون رو از بین میبرد و از خودش دورش میکرد.

مممم، چه خواب خوب و شیرینی بود.
ارین بیدار شد و کش و قوسی به خودش داد و دوباره آه کشید.

اون بدنش هنوز از عشقبازی با شکوهی که انجام داده بود سیراب نشده بود، به سمت راستش خم شد، انتظار داشت که با یک بدن خشن روبرو بشه.
ولی هیچ چیز به جز ملافه چین دار در دو طرف بدنش نبود .

چی شد ؟ این چیزی نبود؟ پس اون عشق بازیه جریانش چی بود؟ یعنی یه جور خواب رویایی و شهوانی و حشری بوده، مگه نه؟

اون چشم های خودش رو گشاد تر کرد و به چشمه‌هاش اجازه داد تا با تاریکی تنظیم شن

آشپزخانه سمت راست اون بود ، محل زندگی و هال اون‌ها سمت چپش بود.

نه، این کابین اون نبود. اینجا فقط یک آشپزخانه کوچک و یک تختخواب داشت.. خدا رو شکر که این خیال جز تخیلات و رویاهای اون نبوده. اما نیک و لاندن کجا بودن؟ چرا باید اون رو به حال خودش توی این کابین تنها بذارن؟
اون یک ملحفه رو دور خودش پیچید و به طرف در رفت. در

رو باز کرد و به زیر نور مهتاب قدم گذاشت.
کوه های راکی زیبا بودن. خیلی عالی و جادویی. درختان کاج
در نور مهتاب سبز ملایم و نقره ای بودند. مثل چشمهای
خودش که هم سبز و هم نقره ای بود

اون لبخندی زد که گرمایی اون رو احاطه کرد.
نیک و لانندن اون رو زیبا کرده بودند و باعث شده بود که
ارین احساس زیبایی کنه. زیبا و مطلوب و دلخواه و خواستنی
و شهوت انگیز و تحریک کننده. اون ملحفه دور سینه هاش
رو در آغوش گرفت.

هوای تازه کوهستانی ریه اش رو تحریک کرده بود.... عمیق
و آرامبخش نفس خودش رو داخل ریه هاش کشید و اون رو
آرام رها کرد، اما باز از خودش میپرسید که اون دو مرد کجا

هستن و کجا رفته بودن؟

هرگز یک پسر اون رو در جا و محل خودش تنها نگذاشته بود
. بدنش تیر میکشید و درد میکرد.

دلش میخواست این دو نفر رو که هنوز با اون بیگانه بودند،
ببینه، دلش برای اونها پر میزد و برای بودن با اون دو مرد
مشتاق بود و اشتیاق داشت.

اونها چیزی رو درونش لمس کرده بودن، چیزی که کسی تا
حالا به اون دست نزده بود.

چیزی که اون حتی نمیدونست توی وجودش وجود داره.
روحش رو لمس کرده بودند

.

اونها اون رو ترک نکرده بودن اما این حس کنجکاوی ارین
رو راحت نمیداشت .

کنجکاوی در مورد جایی که اون دو تا رفته بودند. یعنی کجا
بودن؟

ارین چشمانش رو بست و نفسی تازه کرد.

یه بار دیگه بوی کاج اونجا رو توی ریه هاش فرو کشید. ممم
وقتی صدای خش خشی به گوشش رسید، چشمانش رو باز
کرد. در اتاق، در

فاصله ای از اون ، دو حیوان با هم گلاویز شدند. قلب ارین به
لرزه افتاد.

گلوله یخی به گردنش اصابت کرد. اونها شیر کوهی بودن؟
خرسها؟ یا گرگ ها؟

اون به سمت پشت درب کابین برگشت و بهتر دید زد تا ببینه.
چی؟ وقتی پلک زد، ضربان قلبش به حرکت در اومد..
چشماش باید با اون بازی میکرد... حیوانات شیر بودند. دو تا
مرد نر، یکی عسلی رنگ پریده مثل نور مهتاب که بر نیمتنه
خودش میدرخشید، دیگری طلایی عمیق بود. هر دو وحشی
و زیبا بودند

قلبش میتپید. وقتی که اونی رنگ پریده بود، دهانش رو باز
کرد و غرش کرد. غرش اون زمین رو زیر پایش تکان داد
ارین توی کابین فرار کرد و در رو قفل کرد.

قطرات عرق از پشت سرش میچکید و بدنش رو به در چوبی

چسبانده بود.

شیرها؟ توی کوههای راکی؟ بی شک اون این چیزها رو توی کوه های راکی میدید . بله اون شیر کوهی روی توی کوه های راکی دیده بود، اما این شیرها واقعی بودند. این نوع شیرها از آفریقا بودند . ارین چشمانش رو بست و سعی کرد تنفس نامنظم خودش رو ثابت نگه داره و تنظیمش کنه.

شیر نبودن . چشمهای ارین بد بودند. اما گوش هاش چی؟ اون گوش هاش رو هم تیز کرده بود، ارین صدای غرش شیر ها رو می شنید. پس مطمئن بود که اونها شیر بودن. اون این غرش رو تا جایی احساس میکرد که پوست خودش رو به سوزش انداخته بود و صدای اون ها رو به خوبی می

شنید که این لرز به اندامش میانداخت. صدای تق تق در پشت سرش به گوش رسید که ارین از ترس جیغ کشید ولی صدای تق تق در صدای نیک بود.

_ارین؟ ماییم عزیزم
لاندن گفت؛

_ارین ماییم، بذار بیاییم داخل
خدا رو شکر. اونها ازش محافظت میکنن. اون قفل در رو
پیچوند و در رو باز کرد
دو معشوق و دلباخته اون ایستاده بودند، لخت کامل، نور
مهتاب که بر بدنهای درخشان و پر عرقشون جاری بود و
باعث شده بود که بدن های قوی اونها بدرخشه.
اون خودش رو توی آغوش اونها انداخت. اشک از چشمانش

سرازیر شد.

_ من خیلی خوشحالم که شما دو تا رو میبینم، کجا رفته
بودین؟ من خیلی ترسیده بودم

چهار بازوی قوی به دور اون حلقه زدند و دو بدن گرم به اون
جلوی آستانه در ورودی سقلمه زدند. مردهای اون.
جرقه های آتش و آرامش در اون واحد و همزمان به اون
شلیک شد. لاندن در رو بست و قفل در رو چرخوند و وقتی
نیک داشت ارین رو در آغوش میگرفت لاندن چراغ رو
خاموش کرد.

اون گفت؛

_ تو دیگه هیچوقت لازم نیست بترسی، ارین، نه تا وقتی که
ما این اطراف هستیم

کلمات آرامشبخش لاندن اون رو تسلی میداد و در قلب
خودش فرو میرفت. ارین سینه خیس نیک رو مالید.
_ شما نباید این حرف من رو باور کنین. ولی من فکر کردم دو
تا شیر بیرون دیدم
صدای نیک توی گوشش پیچید که توی گوش اون زمزمه و
پیچ پیچ کرد؛
_ چرا ما نباید حرفت رو باور کنیم؟
_ برای اینکه احمقانه ست، به همین دلیله که هیچ شیری
توی کلرادو در کار نیست

_ منظورت از شیر کوهیه؟

ارین سرش رو به علامت منفی تکان داد. موهای سینه نیک
گونه های اون رو قلقلک میداد.

_ من ... ولش کنین لابد دیوونه شدم، همه اون چیزی که
میتونم بگم اینه که

عشقبازی با شما دو تا باید منو دیوونه کرده باشه.... منظورم
اینه که این فوق العاده بود. من هیچ وقت این قدر آبم توی یه
زمان نیومده بود... خیلی هم سخت ...آبم اومد.

لانندن از پشت به باسن و پشت اون سقلمه زد ، آلت اون
سفت و سخت و سیخ شده در برابر پشت اون بود.

اون توی گوش ارین زمزمه و پچ پچ کرد؛

_ ما فقط به هر چیزی که به تو لذت بده ایمان داشتیم

زبون لاندن نرمه گوشش رو خارش و قلقلک داد
ارین لرزید. خیلی گرم، خیلی مرطوب و خیس، بدن اون دو تا
جلوی بدنش لغزیده و سر خورده شد. آلت ارین در یک درد
نفیس و عالی نسبت به بدن اون ها واکنش نشان داد. ارین
لبهای چروک شده اش رو به طرف سینه نیک برد و اون رو با
اشتیاق بوسید

ناله نیک پاداش و جایزه اون بود.

نیک پرسید؛

_ برگردیم به تخت؟

_ مممم، عالیه

لاندن توی گوش اون زمزمه کرد؛

_ این واسه من خیلی کار میکنه

ارین تکرار کرد؛

_اوه، آره، این واسه منم خیلی کار میکنه
اونها سقلمهای به اون زدند و ارین رو به طرف تخت مچاله
شده بردن

_فکر کنم واسه شیرهاست
ارین سرش رو تکانی داد و زیر لب خندید
_من قطعاً عقم رو از دست داده ام

نیک گردن اون رو یواش یواش خورد و گفت؛
_نمیدونم، ولی تو شگفت زده خواهی شد چیزی که تو

میتونی اینجا، تو این کوهها پیدا کنی
ارین دوباره خندید.

_شاید، اما شیرها؟ این غیر ممکنه
لانندن جلوی شونه های اون خر خر کرد و اون رو با زبون
نرمش نوازش کرد.

گرما توی درون ارین موج میزد. سینههایش بیحرکت و ورم
کرده بودند. و هنوز به سینه خیس و عرق کرده نیک چسبیده
بودند. ارین سینه هاش رو به نوک سینه قهوه ای نیک مالوند
و سایید. ممم، چه خوب بود. اما فکر آزار دهنده توی سرش
پیچید و طنین انداز شد

چرا اون دوتا بدن هاشون از عرق می درخشید؟ و چرا اون دو
تا بیرون لخت بودند؟ ولی الان این اهمیت داشت؟ این تخت

وسوسه کننده بود.

ارین به اون دو تا اشاره کرد... اون با جمع کردن تمام قدرت و اراده خودش، از بین بدن اونها به پایین سر خورد و از تخت فاصله گرفت و دور شد.

_من چیزی بیشتر از تکرار سرگرمی های قبلیمون دوست ندارم، اما متاسفانه اول ممکنه به بعضی از جواب هایی که بهم میدین نیاز داشته باشم.

چهار چشم هایی که می سوخت و دود میکرد به چشم های اون دوخته شده بودند . هیچ کدام از اون سوال نکردن که چه چیزی ارین میخواست بدونه. عجیب بود.

_ شما دو تا این موقع شب اون بیرون چیکار میکردین؟
لانندن گفت؛

__ما رفته بودیم بدویم

__لخت!؟

نیک لبخند زد. اوه، چال گونه‌هایش چه شایان ستایش و با شکوه بود. چال گونه های اون فولاد رو هم ذوب میکرد.. به حرفت بچسب و سر حرفت بمون *، ارین. نیک گفت؛

__آره لخت، ارین، ما لخت با همدیگه میدویم

si ck o your guns

۱ سر حرف خود ماندن، روی عقیده خود پافشاری کردن

Baran

:

—
ای خدا چقدر عجیبه! شما پسرها که..

لاندرن گفت؛

— نه ما همجنسگرا نیستیم، ما دو تا فقط نگران لذت جنسی تو هستیم

لاندرن دوباره ذهنش رو خوند.

اوه اینجا داشت چی میگذشت؟ داشت چه اتفاقی می افتاد؟

— باشه، شما نمیتونین ورزش خودتون رو در طول روز انجام

بدین؟

_هووم، ورزش شديد و تمرين بدنى كه ما انجام ميديم؟
ابروهاى لاندن درهم رفت.

_آره دويدنتون رقابتيه؟
نيك گفت؛

_ما براى ورزش رقابت نميكنيم، ما ميديويم چون بايد اين
كار رو بكنيم

ارين آه عميق و نا هنجارى كشيد. شايد بهتر و ساده تر باشه
كه فقط سكس ميمونى داغ *با اين دو تا داشته باشه. حالا
مثلا كى به جواب احتياج داشت؟

نیک به لاندن گفت؛

_لن، اون باید بدونه

_بعدا نیک، من میخوام دوباره اون رو بکنم

دوباره گاییدنش؟ هووم عجب پیشنهاد خوب و با شکوهی.

monkey sex

سکس میمونی حالتی هست که زن دراز میکشه و پاهاش رو
برای مرد باز کرده و مرد روی اون قرار میگیره یا حالت داگ
استایل پشت قرار میگیره

اون عطر مردانه خاکی اون ها رو استنشاق کرد. قدرتمندتر از
گذشته بود. بیشتر ... قوی و خوش بنیه.

این پرههای بینی اش رو قلقلک داد، حواس و هوشیاری اون

رو از بین برد، و مستش کرد و مثل گدازه داغ در رگهایش
جریان پیدا کرد و جاری و سوزان شد.

پوستش ناگهان گرم شده بود، آتش داغ و آتشین شده بود.
اسپاسم های ریز و درشت کلیتش رو لرزون و مرتعش کرده
بود و برای انگشت های اونها خواهان و مایل بود . اون می
خواست که توسط اونها گاییده شه. می خواست که آبش
همین الان بیاد.

لانیدن انگشتش رو طرف آلت اون برد و صورتش رو
میخواست طرف واژنش ببره که نیک کف دستش رو روی
شانه لانیدن گذاشت.

نه، اون نیاز داره که بدونه، نگاهش کن، پوستش صورتی
شده

لاندن بوی آلت اون رو استنشاق کرد و عمیقاً بوی اون رو
توی ریه هاش فرو بود

_لعنتی، آلتش خیس، بوی اون خیلی خوبه
اون دوباره بوی آلتش رو استشمام کرد. چشمهایش بسته شدند
و بعد ناگهان اونها رو باز کرد
_هورمون های اون تحت تاثیر ما دو تاست

تحت تاثیر اونها؟ اینجا داشت چه جهنمی میگذشت؟
_اون در این مرحله نمی خواد با ما به خواست و اراده خودش
بخوابه. ما باید بهش بگیم، اون رو درک کنه بعدش وقتی اون

با ما آبش اومد، حقیقت رو میدونه.

لانندن آهی کشید

_گوه توش، حق با توئه

اون خودش رو روی تخت تلپی انداخت

_عزیزم، ما باید باهات حرف بزنیم

حرف زدن یعنی الان قرار نبود گاییده شه و لعنتی، الان کرده

شدنش خیلی بهتر بود.

ارین دستش رو برای آلت شق شده لانندن دراز کرد.

لانندن دستش رو کنار زد.

_ متاسفم عزیزم، این طور نیست که من نخوام ولی باید یه چیزی رو بدونی

نیک یک صندلی رو از روی میز آشپزخانه بیرون کشید و حدود فاصله دو سانتی متر از تخت قرارش داد.

_ بیا اینجا بشین، عشق

ارین در حالی که نیک روی تخت کنار لاندن نشسته بود، پیروی و اطاعت کرد. دو آلت اون ها در توجه اون حالت ایستاده قرار گرفته بودند.

ذهنش مثل غبار سفیدی بود. چی میخواستن بگن ؟ همه ش مزخرف بود؟

ارین آلت میخواست. آلت توی دستش، توی دهانش ، توی واژنش، توی سوراخ باسنش

ارین میلرزید و در حال سوختن برای لذت و رهایی بود.

نیک گفت،

_ تو دیوانه نشدی ارین، تو واقعاً شیرها رو دیده بودی
شیرها؟ اوه، ارین نفس عمیقی کشید و بدنش رو که رو به
سرد رفته بود رو آروم کرد. شیرها.... درست. شیرها رو بیرون
دیده بود.

ارین چشم هاش رو گشاد کرد

_میدونستم اینو! اونها مال شما هستن؟ یا به صاحب اینجا
تعلق دارن؟

_خوب آره و نه، لن و من این مکان مال خودمون هست
_اوه؟

نیک آه عمیق و ناهنجاری کشید
_آره خوب، یه جورایی شیرها دقیقا به ما تعلق ندارن، یعنی
ما خودمون...
لانندن گفت؛
_ما خودمون همون شیرها هستیم

فک ارین افتاد
_هااان؟

چه وحشتناک، خیلی ناراحتکننده و وحشتناکه. دو دلداده و
معشوق اون کاملاً دیوانه بودند. وقت، وقته فرار کردنه ...
نیک گفت؛

_من میخوام که تو گوش کنی، فقط گوش بده، باشه؟ به
اونچه ما می خواییم بهت بگیم گوش بده و بعد ما به تمام
سوالات تو جواب خواهیم داد.

اون هاچ و واج سر تکان داد. خوب، اون به حرف اون ها
گوش میداد. نمیتونست حرفی بزنه
در حال حاضر اگه تفنگ هم روی سر اون نشان میدادن،
اونها نمیتونستن به اون آسیبی برسونن. به هر حال اون می
دونست.
نیک گفت؛

_ما تمام عمرمون رو با هم دوست بوده ایم و ما با افتخار به
شیرهای شيفترز تعلق داریم. گروه و قبیله ما در کوه های
راکی زندگی میکنن، من و لاندن همه عمرمون با هم زندگی

کردیم، من با غرور از یه قبیله شیفترز دیگه بودم که یتیم

شدم و پدر و مادر لاندن من رو به فرزندی گرفتن، پدر لاندن
مرد نر و رهبر برجسته و حکم فرمای ما بود اما اون به زودی
در گذشت

_اوه، متاسفم

متاسف؟ اون متاسف بود؟ این چیزی بود که اون میخواست؟
بعد از اینکه اونها بهش گفتن که تغییر شکل دهنده
هستن؟ شیر؟ اووووه، خدایا، خودت رو کنترل کن، ارین
_ممنونم

نیک گونه اش رو با انگشت شستش مالید
_ به هر حال، من لاندن رو به خاطر حق رهبری به عنوان
مرد برتر و چیره و حکمفرما جدید به چالش کشیدم
_ تو بهترین دوستت رو به چالش کشیدی؟

_ آره. اما این قابلقبوله، ما کاملاً انسان نیستیم، ارین. ما
بعضی از قوانین خودمون رو داریم.
البته البته، ارین چقدر تو احمقی
_ ادامه بده

_ ما با هم جنگیدیم، اون هم چند بار، و هیچ فاتح و پیروزی
بین ما هنوز به دست نیومده
_ تو مبارزه میکنی تا زمانی که ...؟

حالت تهوع در معده ارین جوشید و فوران کرد

_ تا زمان مرگ؟

لبخند نیک به آرامی به سمت بالا پیچ خورد.

_ نه، ما مثل شیر های وحشی نیستیم. منظورم اینه که ما

اونقدر برابر بودیم که هیچ یک از ما نتونستیم مقابل یکدیگه

شکست بخوریم.

Ge a gri p

از انتقاد خودت دست بردار، به خودت مسلط باش، خودت رو

جمع و جور کن، احساسات رو کنترل کن

...پس...

لاندن گلویش رو صاف کرد

_مادربزرگم، که خرد و حکمتش در میان ما مورد ستایش قرار گرفته به ما گفت که ما هر دو سرنوشتمون رهبر خواهد بود و مردان برجسته غروری که توی قبیله مون هست، گاهی اوقات اتفاق میفته که طبیعت برای اضافه کردن مواد ژنتیکی خارج از اونچه که در حال حاضر وجود داره، دخالت می کنه، غرور ما با هر دو ما به عنوان سلطه گر قوی تر خواهد شد.

آه ها..

لرز و سرما توی اون خزید و بدنش رو مرتعش و مور مور کرد.
این دیوانگی بود

نیک دستش رو به طرف ارین دراز کرد و کف دستهای
پینه‌بسته خودش رو روی زانوی اون مالید
_ارین زمان سختی رو داشته، لن
_البته که اون زمان سختی داشته، تو چی؟
لانندن لبخندی زد

_مادربزرگم توضیح داد که وقتی این اتفاق بیفته، دو جفت
یک همسر رو با همدیگه به اشتراک میذارن، معمولاً انسانی
رو به اشتراک میذارن تا مواد ژنتیکی بیشتری رو هم در
ترکیب ما پیکربندی کنن، اون گفت که نیک و من وقتی اون

همسر رو با رایحه و توانایی خوندن افکارش پیدا می کنیم
اون رو می شناسیم و تشخیصش میدیم
اون ها دقیقا میدوستن که اون به چه چیزی فکر میکنه ...
قبل از این که از اونها سوال کنه جوابش رو میدونستن...
نیک گفت؛

_ تو ارین، تو همسر و جفت ما هستی

_چی؟

لاندن دست اون رو گرفت و انگشتان خودش رو با انگشت
های اون به هم گره زد.

_تو بچه های هر دوی ما رو توی شکمت حمل میکنی. تو
هستی و وجود ما رو تقویت میکنی. و تو در افتخار و غرور
همه زنان دیگه در قبیله مورد احترام خواهی بود.

درسته، جالبه!!! ارین یا یه صدای تلپ و سنگینی روی تخت
افتاد و غش کرد.

*

۱

_ارین؟

انگشتهای گرمی گونه ارین رو نوازش کرد. اون هنوز روی
تخت بود.

چشمانش باز شد و سعی کرد تمرکز کنه. دو چهره از بالای
سر اون به صورتش خیره شده بودن. چشم های تیره، چشم

های آبی. نیک و لاندن.

عجب خوابی بود. (sheesh) شیییش

_ شما پسر ها که نمی خوابین این رو باور کنین؟

_چی؟

لاندن کمک کرد که اون به طرف بالا کمرش آورده بشه و

نیک یه لیوان آب جلوی لبهاش گرفت

_بنوش ارین

ارین چند جرعه آب رو خورد

_من خواب دیدم که شما ها بهم گفتین که شیر هستین و

این که شما رهبران شیفتروزها و یک سری تغییر شکل دهنده

هستین و من جفت شما بودم

ارین با تنی لرزان خندید

__یه چیز دیگه هم بود، هان؟

لانندن رشته موهای را از روی چشمهایش کنار زد و اون رو با
کف دستش صاف و ملایم کرد.

__این خواب نبوده، عزیزم
ارین آهی ناهنجار و خشن کشید
__البته که این خواب بوده
نیک گفت؛

__ما مجبوریم به اون نشون بدیم

لانندن برای تایید سر تکان داد

_برای یک دقیقه دیگه، بذار که اون هوش حواس خودش رو
درست به دست بیاره

_هوش و حواس من درست سر جاشه، ممنونم، چه چیزی رو
میخواین بهم نشون بدیم؟
نیک گفت؛

_از ما نترس، ارین، به یاد داری که ما چطوری دیشب باهات
عشق بازی کردیم؟ چقدر مراقبت کردیم و مواظبت بودیم؟
ما هیچ وقت به تو صدمه ای نمی‌زنیم

۲

ارین گفت؛

_من نمی‌ترسم

لاندن گفت؛

_ما قصد داریم تو رو برای خودمون تغییر بدیم، تغییر کردن دردناکه، اما این کار توانمند سازی هم هست. ما از اون لذت میبریم. بنابراین وقتی فریاد میزنیم، مضطرب نشو _هاه؟

اون ها ایستادن، هر دو لخت و زیبا جلویش ایستاده بودند و به اون طرف اتاق دور از تخت قدم میزدند.
نیک گفت؛

_ما به اتاق نیاز داریم، به همین دلیل هست که کابین ما خیلی بزرگه

ذهن ارین چرخید و پیچ و تاب خورد، شیرها؟ کاملاً غیرممکن بود.

_آآآآووو*

نیک به زمین افتاد، درد از هوای اتاق خارج شده بود. ارین تماشا کرد و هیپنوتیزم شده و مسحور شده بود و موهای قهوه‌ای طلایی از پوست نیک بیرون آمد و بدنش شکل گرفت. قلبش درد میکرد. به طرز عجیبی احساس ترس میکرد.

با این حال هر یک از استخوان های ارین توی گوشش میپیچید و هر یک از تاندون ها در گوشش زنگ میخورد و چنان تکانش میداد که انگار خودش داره عوض و تبدیل میشه.

Aaaauugh

معنی زوزه شیر و گرگه هست اااااوووو

7

اما در همان حال که این تغییر رو تجربه میکرد، شگفتی این موضوع رو احساس میکرد، درد از اون میگریخت.
یک حیوان زیبا شکل نیک رو دزدیده بود.
آرواره اش سخت شد. بیشتر میدان میداد و فکش سفت تر و
بزرگتر میشد. سرش بیشتر میچرخید. همان طور که بینی
نیک به شکل یک شیر تغییر میکرد،

پوزه گربه سان ها که دندانه‌های تیزی داشت جایگزین
دندانه‌های انسانی شد.

دست ها و پاها به پنجه‌های تیز تبدیل شدن و حیوان شاهوار
و خیلی زیبا روی زمین چهار دست و پا افتاد.

در آخر، یال های زیبای اون مثل ابریشم طلایی بالای سر با
شکوهش بافته شده بود.

وقتی شیر در مقابل ارین ایستاد، چشمان تیره اش از آتش
داغی انگار میسوخت و دود میکرد ، ارین بدنش خشک و
منقبض و سفت شد.

لاندرن گفت؛

_اون بهت صدمه ای نمیرسونه، ارین، اون هنوز نیکه، اون

هنوز در ذهن انسانی خودشه.
احساساتش فروکش کرد. اما این هم ترس و وحشت بود. اما
در عین حال تعجب هم کرده بود .
قلب ارین با احساس پاک و خالص و ناب و عالی منفجر شد.
_نوبت منه

لانندن هم برای تبدیل شدن با همان ناله دلخراش و بلند
فریاد گرگی وار زد

دوباره استخوان ها جابجا شدند، عضلات کشیده شدند، مو
رشد کرد و دوباره، نیروی تغییر توی ارین پیچید.
لانندن در نور مصنوعی کابین، تقریباً به رنگ سفید و عسلی
رنگ پریده تبدیل شد

چشمهای آبی سوزانش و صورت شیر مانند خودش رو به اون
نشان داد.

گیسوان مواجهش به سرعت تاب میخورد. و اون یال هاش رو
مثل یک سگ بعد از حمام تگون میداد.

اون ها تمام شب مثل گربه وحشی شده بودند. خر خر خر
میکردن . ارین تحت تاثیر قرار گرفته بود و اونها روش خیلی
تاثیر داشتن. حتی غرش ها و زوزه های شیری هم میکشیدن.
دو حیوان زیبا...

دو حیوان وحشی و اهلی...

چشم های زیبای شیب دار اون ها.

چه جوری اونها دوست داشتن بدنشون جلوی اون بمالونن و بدن ارین رو مالش بدن و علامت گذاری کنن. اما شیرها؟ مدارک و شواهد جلوی اون بودن. ارین آهسته از جا برخاست، پشت زانوهایش بر تخت فشار میآورد. اونی که تیره تر بود — نیک — جلو افتاد. غرشی آهسته از هوای غلیظ شب داخل کابین شنیده شد. ارین بیش از آنکه بشنوه چیزی احساس میکرد.

درون ذهن ارین صدایی بیرون آمد. من هستم. نیک، نگران نباش. ازم نترس. من به تو صدمه ای نمیزنم.

نیک آهسته راه میرفت، پنجههای شیر مانندش به نرمی روی فرش مخملی توی کابین ضرب گرفته بود.

اون خیلی بزرگ بود! تعجبی نداشت که این کابین چقدر
بزرگ بود. این دهان،
این دندون های تیز و برنده میتونن در یک آن و یک چشم به
هم زدن اون روزی بخورند.
باز هم صدای اون درون ذهن ارین پیچید و ارین انگار
هیپنوتیزم شده ذهن خونی اونها بود. صدای نیک بود که
توی ذهنش میگفت؛
من رو لمس کن، ارین

به نظر میرسید که به اراده خودشون، انگشتهای اون به جلو

حرکت میکردن.

و انگشت های خودش رو توی یال طلایی پر مانند اون دفن کرد.

گرما توی درون ارین گسترش یافت. موهای نیک زیر و خشن ولی هنوز برای اون نرم و مخملی بودن مثل رشتههای نخی پارچه از لای انگشتهاش گذشت و لغزیده شد.

من رو تو سرما تنها نذار. صدای عمیق لاندن توی ذهن ارین زمزمه کرد و شیر رنگ پریده انگار زیر لب به اون زمزمه کرد

شیر پنهانی به جلو میخزید. طولی نکشید که اون بین آن دو حیوان لخت و با شکوه گیر کرد، موی اون ها در لرزش ها و ارتعاشات نرم و لغزنده به هم مالیده شد.

خیلی گرم

خیلی شگفتانگیز

احساسی که از بدن دو حیوان غول پیکر
نوازشش میکرد. یال هایی که به بدنش مالیده میشد و
تحریکش میکرد.
شیر های اون...

چشمانش رو بست و نعره و غرش اونها اتاق رو به لرزه در
آورد.

وقتی ارین چشمانش رو باز کرد، نیک و لاندن، که به شکل
انسان در اومده بودند، بدنشون جلوی بدن ارین مالیده شد.

یکی سینه‌های اون رو گرفته بود و اون یکی لمبرهای
باسنش رو چنگ زد و خودش رو به بدنش مالوند.
_ دیدی، ارین، عزیزم؟ الان دیگه واسمون آماده‌ای؟ الان
دیگه باورت شد؟ میتونی یک کاری برای ما کنی؟
صدای نیک متفاوت بود. عمیق تر، شهوانی تر، بیشتر تحت
تاثیر قرار دهنده تر.... ولی هنوز کاملاً صدای انسانی نبود.
ارین گفت؛
_ آره، عشق، باورم شد.

این بار صدای لانندن از دهانش بیرون آمد، صدای اون هم به
اندازه صدای نیک عمیق و خیلی تاثیر گذار بود.
_ ارین، یه چیزی رو میتونی؟

_چی رو میتونم؟

_با ما باشی

نیک هم همزمان گفت؛

_همسر و جفت ما باشی

_اوه، این اتفاق نخواهد افتاد. من به این جا اومدم تا...

ارین نفس عمیقی کشید و هوای لازم رو توی ریه هاش فرو

کشید و استشمام کرد

_تا زندگی جدیدی رو قبول کنم، زندگی به عنوان یک زن

مجرد، نه زنی که به هر کسی محدود میشه

نیک به طور ناگهانی کلیت اون رو کشید و پاهای ارین لرزید
و مرتعش شدن.

اون گفت؛

_این طور نیست عزیزم، تو محدود نمیشی، تو برای زندگی به
دنیا اومده‌ای. تو اومدی اینجا تا ما رو پیدا کنی، تو بودی که
به اینجا هدایت شدی عسلم
لانندن هم همزمان گفت؛

_این حقیقت نداره، عزیزم، ما به تو احتیاج داریم. تو مال
مایه ارین. تو به هر دوی ما تعلق داری. همه ی تو.... بدنت،
قلبت، روح، همه ش مال ماست

ذهن ارین کار نمیکرد. فکر کردن الان غیر ممکن بود *
اگه فکر میکرد، باید با واقعیت قضیه کنار بیاد. به موقعیتی

که الان توش گیر کرده بود. و اون بلاخره....باید باهاش کنار میومد.

در حال حاضر، هر چند ... در حال حاضر....اون می خواست احساس کنه. میخواست توی این دو تا بدن زیبا غرق بشه،

میخواست بدن این دو مرد زیبا و آلت هاشون توی واژنش کوبیده بشه،

میخواست با اونها همزمان آبش بیاد... میخواست بچه های اون دو تا توی شکمش کاشته بشه، میخواست با اونها حمام افتاب بگیره و بدنش همزمان با بدن های اونها گرم و ملایم بشه

با مردهاش...

با گربه هاش...

با شیر هاش...

با انسان هاش؟

ارین پرسید؛

_ شما دو تا انسانین؟

ou of he ques i on

غیر ممکن، چیزی یا کاری بسیار نشدنی، غیر قابل بحث و
نشدنی

نیک گفت؛

_آره

انگشت های نیک به طور جادویی روی کلیت اون کار کرد و
بین چین های نرم و صاف و خیس آلتش به طور مارپیچی
حرکت کرد و کلیتش رو انگشت کرد.

_انسان و گربه سان. این یک هدیه نادره

_من هیچوقت نمیدونستم که اینجور موجوداتی وجود داره
لانندن گفت؛

_اغلب این کار رو نمیکنن و از نسل ما خیلی کم و نادره

لانندن باسن اون رو نوازش کرد و لمبر یه باسنش رو نیشگون

گرفت. آلتش خیس و سوزان شد.

_ ولی ما وجود داریم، همزیستی مسالمت آمیز

نیک دوباره پرسید؛

_ پس میتونی برای ما باشی، ارین؟ ما تو رو مجبور نمیکنیم.

اما این رو بدون. تو مال ما هستی. ما دیگه یکی دیگه پیدا

نخواهیم کرد.

_ و اگه من موافقت نکنم؟

لاندن گفت؛

_ پس اینجوری ما دیگه جفت و همسر نداریم، به همین

سادگی.

_ یعنی شما دیگه سکس.... با کسی نمیکنین؟

نیک خندید

_ما این رو نگفتم. گربه سان های ماده خیلی سکسی هستند.
لن و من قطعاً سکس خواهیم داشت، اما ما دیگه تولید و مثل
نمی کنیم. فقط تو فرزندان ما رو میتونی حمل کنی . بدون
تو، نسل ما بعد از مرگمون از بین میره و منقرض خواهد شد.
آه، هیچ فشاری یا هیچ چیز دیگه ای نیست. این مهم نبود.
ارین تصمیمش رو گرفته بود. اون آنها رو میخواست.
به نحوی عجیب و غیرقابل توضیح به آنها نیاز داشت.

نیک گفت؛

_میدونی، تو بزرگ شدی که ما رو دوست داشته باشی و

باهامون عشق بازی کنی،
این توی خون توئه و به وجودت تو تعلق داره. ممکنه هنوز
باور نداشته باشی، اما به زودی خواهی فهمید.
عشق؟ اون نصف راه رو رفته بود، اونجا نه فقط بدنش بلکه
احساساتش هم درگیر شده بود.
اون هرگز تصور نمی کرد که عاشق دو تا مرد بشه. اما الان
این ایده و فکر نه تنها قابل قبول بلکه برای وجود اون
ضروری هم به نظر می رسید.

اون به نیک و لاندن نیاز داشت. نه تنها از نظر جسمی و
فیزیکی به اونها نیاز داشت بلکه از نظر عاطفی و احساساتی
هم به اون دو نیاز داشت. از نظر معنوی و روحانی...
اونها سرنوشت و آینده اون بودند

بله... توی ذهنش به اونها جواب مثبت و بله داد. ذهن اونها با همدیگه وفق خورده و متصل شده بود. اونها جواب مثبتش رو فهمیدند. اونها مثل یکی و انگار که در یک بدن بودند از هیچ جایی... ارگاسم درون اون ساخته شده بود، آلتش میتپید، نوک پستون هاش درد میکردن، و برای لمس اون دو

تا تیر میکشید، برای مکیده شدنشون، برای لیسیده شدنشون...

رودخانه‌های پر از عسل که از میان رگهایش به بیرون میآمد و درونش میجوشید. برای ثانیه و لحظه ای بعد، اون به شکوفایی سعادت و شادی اوجش رسید. ما می تونیم این کار رو برای تو فقط انجام بدیم... صداشون به گوشش و روحش رسید. ما می تونیم تو رو با ذهنمون

بخونیم و تمام نیازها رو حساب و رسیدگی کنیم.
آه، خدای من! نیک با بوسه‌های وحشیانه و حریصانه لبه‌هاش
روی لبه‌های اون نشست.

آلت لاندن بین لمبرای باسن اون که از هم جدا شده بودن
نشست

باز هم صدای لاندن توی گوش اون پیچید که گفت؛
بذار که ما تو رو بکنیم، عزیزم.

آره لطفاً، من رو بکنین. هر دوتون، نیک، هر دوتون آلتون رو
همزمان توی واژنم بکنین، می‌خوام که هر دوی شما واژنم
رو داغ رو گاییده کنین، می‌خوام که همیشه با هم باشیم،
فقط ما سه تاییم. با همدیگه برای همیشه...

میتونستن؟ جواب میده؟ با اینکه آلتش خیس از آبشار بود باز هم دلش می خواست از این بیشتر خیس بشه. اون فقط یک زن بود که به این رابطه نیاز داشت.

فقط یک آلت تنگ داشت، یک واژن تنگ.. میتونه دو تا آلت رو توی خودش جا بده؟ میتونه این رو تحمل کنه؟ اونها با ذهنش رو خوندن و صداشون توی ذهنش پیچید. واژنت کش میاد و آلت آلت ما رو توی خودش کاملاً جامیده و توی اون تطبیق میشه... تو کاملاً برای ما ساخته شدی

نیک رون های اون رو بلند کرد، رون هاش رو روی بازوی نیرومند و سخت خودش کشید و آلتش رو داخل واژن خیس

اون رها و فرو کرد.

آه، چه کامل و پر شده بود. هووم، اما خونه اش (واژنش) جا برای یه آلت دیگه هم داشت، اون میتونست این رو تحمل کنه، ارین سیری ناپذیر بود. واژنش میتونست برای آلت لانندن هم کش بیاد.

نیک اون رو به طرف تخت بود و روی تخت دراز کشید، ارین بالای سرش رفت و در حالی که همون موقع آلتش در مقابل معشوق دیگه اش به نمایش میگذاشت

کاملاً واژنش رو برای لانندن ارائه داد و تقدیم کرد. آلت لانندن از پشت به اون سقلمه ای زد و ارین دستش رو به پشت سرش برد تا لبه های آلتش و سوراخ واژنش رو برای

اون باز کنه و به آلت اون خوش آمد بگه.
سختی آلت اون به واژن مرطوب و خیسش فرو رفت و فشار
آورد. یک بدن زنانه هر دو آلت رو به خودش گرفته بود. بدن
اون رو، روحش رو و واژنش رو تسخیر کرده بودن.
ذهنش از هیجان و تصاویر پر جنب و جوش میچرخید، باور
نکردنی بود.

احساس میکرد که کامل و پره و این عالی بود. افکار پوچ.
کلمات، کلمات تنها، بعد رنگ ها. قرمزها، بنفش ها و طلایی
ها.

لرزش ها و مرتعش شدن های اون میتونست یال های
طلایی این دو شیر و انسان رو بسوزونه و تار و مار کنه
باز هم صدای آن ها توی ذهنش خونده می شد که می

گفتند؛ جفت من باش، خودت رو مال ما کن، تو مال مایی،
جفت مایی

اونها اون رو مجبور به اطاعت کرده بودن، اون رو خیلی
سخت میکردن، واژن اون رو خیلی سریع میکردن

آلت ارین منبسط شده و کش اومده بود. هر دو آلت رو داخل
واژنش پذیرفته بود.

کش اومدن عالی واژنش، هیجانی که بهش وارد شده بود.
شیرین بود، سوختگی آهسته ای که توی آلتش ایجاد شده
بود. تکمیل خالصی که با دو تا آلت توی واژنش شکل گرفته
بود

_خدایا!

لانندن آلتش رو توی اون میکوبوند و فرو میکرد و آلت سخت

شده اش رو خیلی سخت و سریع درونش فشار می آورد

لانندن گفت؛

آلت تو، نیک. جلوی آلت من مالیده میشه، این...

نیک گفت؛

من میتونم هر تلمبه و فرو کردن و فشار دادن آلت رو حس

کنم، تلمبه های تو رو و تلمبه های خودم رو، فشار آلت،

هووم، فشار آلت، واژنش فوق العاده ست

نیک، اون مال ماست، زن ما

ارین تکرار کرد؛

_مال شما

هزاران تیر و فلش پر زر و برق به طرف واژن اون پرتاب و شلیک شد و ارین احساس هیجان شدیدی رو در خودش احساس کرد.

رنگین کمون در اون چرخ میزدند،

ذهنش رو برای اوجش بالا برد و توی غرق کردن های آلت اونها توی واژنش سرش رو بلند کرد و مستقیم به خورشید که از بیرون از کابین اونها طلوع کرده بود نگاه کرد.

توی ذهنش که مطمئن بود اونها ذهنش رو میخواندن میگفت؛

من رو توی کوهستان هم بکنین، من رو اونجا هم برای

خودتون تصاحب کنین، من رو به اونجا هم ببرین. معشوق
های من، عشاق همیشگی من...
اون در هم شکسته و ارضا شد و بدنش جلوی دو مرد قوی
بنیه خودش داغون و خرد شد
همچنان که دیواره های واژنش جلوی دو تا آلت که توی اون
غرق شده بود به آلت های اونها به هم گره خورده بوده و
بسته شده بود ، هر دو مرد نعره میکشیدند و غرش از روی
لذت و رهایی میکردن.

دو معشوقش

دو معشوق فوق العاده و شگفت انگیزش

_این واقعا داره اتفاق میفته؟

صدایش گرفته و خش دار شده بود و نفسش در سینه حبس

شد. نفس های کوتاهش با پوف های سریع بیرون می آمد
نیک در حالی که آلت خودش رو بعد از ارضا شدنش از آلت
باد کرده و پف آلود صورتی شده اون بیرون میکشید، زمزمه
کرد:

این
قلبِت
داره اتفاق میفته، تو اون رو به خوبی ما میدونی. توی

لانندن تکرار کرد؛

توی قلبِت

لانندن سختی و استوانه آلت خودش رو باز پس گرفت و از

توی واژن ارین بیرون کشید

به آرامی ارین رو به وسط تختخواب کشیدند و هر یک به اون

فشار آوردند. و اون رو توی آغوششون جمع کردند و ارین

توی آغوش اونها خودش رو گلوله کرد و پاهاش رو به پاهای
اونها پیچید

نیک سر اون رو بوسید و لاندن بینی اون رو با زبونش
نیشگون گرفت و در آخر نیک گفت؛
_عزیزم دیگه زمان خوابه
پایان_ جلد_دوم